

جایگاه حقوق بشر و سکولاریسم در اندیشه جمهوری خواهی

گفتگو با مهرداد درویش پور



گرچه من اولویت بیشتری برای دمکراسی و سکولاریسم قائم اما همزمان از جمهوری خواهی به مثابه مطلوب ترین شکل گذار به دمکراسی و سکولاریسم در ایران دفاع می کنم. هم از این رو از دیر باز طرفدار نزدیکی هر چه بیشتر نیروهای جمهوری خواه، دمکرات و سکولار بوده ام و همچنان از آن حمایت می کنم.

جمهوری خواهی در ایران به معنای خواهی است که در آن دولت بر مبنای اصول سکولار و دمکراتیک اداره شود. این خواهی به معنای خواهی است که در آن حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه شهروندان ایران تضمین شود. خواهی جمهوری خواهان ایران به دنبال ایجاد جامعه ای است که در آن همه افراد به صورت برابر و بدون تبعیض (قوم، دین و...) در کنار هم زندگی کنند. خواهی جمهوری خواهان ایران به دنبال ایجاد جامعه ای است که در آن همه افراد به صورت برابر و بدون تبعیض (قوم، دین و...) در کنار هم زندگی کنند. خواهی جمهوری خواهان ایران به دنبال ایجاد جامعه ای است که در آن همه افراد به صورت برابر و بدون تبعیض (قوم، دین و...) در کنار هم زندگی کنند.

چرا جمهوری خواهی تبدیل به جنبشی همه گیر نشده است؟

دلایل بسیاری را می توان برشمرد که بخشی از آن به شرایطی که در آن بسر میبریم بر میگردد و بخشی دیگر به کنش های ما و تجربیات مربوط به آن. نخست آن که به رغم وجود اندیشه های نیرومند جمهوری خواهانه، جنبشی اجتماعی به نام جمهوری خواهی در ایران وجود ندارد که بستر رشد و تغذیه این جریان باشد. ما میتوانیم از جنبش های اجتماعی نیرومندی همچون جنبش دانشجویی، جنبش سندیکایی کارگری، جنبش زنان و دیگر جنبش های ضد تبعیض (قومی، دینی و...) و مبارزه برای حقوق برابر شهروندی، دمکراسی و جدایی دین از دولت نام ببریم. اما در شرایط حاضر کمتر می توان از وجود جنبش بالفعل جمهوری خواهی در ایران نام برد. از این نکته نباید نتیجه گرفت که هویت جمهوری خواهی فاقد ارزش است و یا باید آن را مسکوت گذاشت. برعکس تاکید بر جمهوری خواهی به جامعه پیام روشنی میدهد که ما به عنوان نیرویی تجدد طلب با نظام های موروثی، مسلکی و دینی مخالفیم و مایلیم به جای حکومت های تجربه شده استبدادی در سطح ملی و بین

المللی رویکردی امروزین داشته باشیم. اما مهم است که جامعه دریابد ما برداشتی ایدئولوژیک از جمهوری خواهی و به طور کلی از سیاست ورزی در سر نداریم و هست و نیست ما در جمهوری خواه بودن مان خلاصه نمی شود؛ بلکه ما جمهوری خواهان قبل از هر چیز خواهان برچیده شدن هرگونه تبعیض و استقرار دموکراسی و جدایی دین و دولت از یکدیگر و تامین رفاه اجتماعی در کشور هستیم. جریان معتدل، مسالمت جو، امروزین، طرفدار استقلال و یکپارچگی کشور که در عین حال خواهان روابط دوستانه با جهان غرب می باشد. باید به جامعه به صراحت پیام داد که ما طرفداران پر و پا قرص صلح و دموکراسی هستیم و هرچند خواستار برچیدن استبداد دینی در ایران هستیم اما با حمله نظامی به ایران و جنگ طلبی از سوی هر کشوری که باشد مخالفیم. همان طور که اشاره شد دموکراسی خواهی و سکولاریسم و لائیسیته بخش مهمی از اندیشه های ما و بسیاری از دیگر جمهوری خواهان کشور را تشکیل می دهد. پرسش این جا است تا چه اندازه در این زمینه توانسته ایم این بعد از اندیشه های خود را برجسته کنیم و به چالش گفتمان های دینی تئوکراتیک و دیگر اندیشه های استبدادی بپردازیم؟ تا چه حد نشان داده ایم که مبارزه برای حقوق بشر، جنبش ضد تبعیض و دفاع از حقوق برابر شهروندی، نهادهای مدنی، کارزار دفاع از زندانیان سیاسی، مبارزه برای آزادی احزاب، مطبوعات و انتخابات آزاد برای ما از اولویت سیاسی برخوردار است؟ و یا آن که تا چه حد در جامعه ای که فقر و فساد در آن همچون بمب ساعتی عمل میکند، مبارزه برای رفاه و عدالت اجتماعی به موضوع کار ما بدل شده است؟ تصور کنید در جامعه ای که روزانه با دهها موضوع مهم اجتماعی سرو کار دارد، نیرو هایی حضور داشته باشند که به جای آن که مطالبات مردم را به دغدغه ذهنی خود بدل کنند، بیش از هر چیز تنها به تبلیغ جمهوری خواهی بپردازند. برآستی تا چه حد با چنین رویکردی این جریان شانس همه گیر شدن را خواهد داشت؟ ما به جای آنکه بکوشیم دغدغه های خود را به سؤال جامعه بدل سازیم، باید برای تبدیل پرسش های جامعه به دغدغه های ذهنی خود بکوشیم. چنین رویکردی شاید شانس بهتری برای معرفی جمهوری خواهان به عنوان نیروی دمکرات، سکولار، طرفدار عدالت اجتماعی و تجدد طلب فراهم آورد. وگرنه فعالیت های ما سرنوشتی نظیر تکاپوهای ایدئولوژیک و فرقه گرایانه بسیاری از دیگر گروه ها به خود خواهد گرفت که عمری را به خود دلمشغولی تلف کرده اند. تکرار چنین روندی تنها جمهوری خواهان را به نیرویی فاقد قدرت اثرگذاری بدل خواهد ساخت. من برآستی نمیدانم تا چه حد نسل جوان، پرسش های آنان و رویکردهایشان را میشناسیم و یا اصلا آنان را به جد می گیریم. اگر سیاست ورزی ما

بوی کهنگی دهد، اگر حاملان اندیشه ای دمکراتیک، جمهوری خواهانه و سکولاریستی در ایران از زبان مدرن و امروزی سیاست ورزی بی بهره باشند، هیچ شانسی برای همه گیر شدن نیروهای جمهوری خواه در ایران فراهم نخواهد گشت.

به گمان من تلاش برای ایدئولوژی زدایی از سیاست و از اندیشه جمهوری خواهی و رویکرد به جنبش های اجتماعی و حقوق بشری به جای آلترناتیو سازی های قلابی و دست نشانده قدرت های خارجی و یا کرنش به صاحبان قدرت در ایران، به صدای سوم زمینه پذیرش اجتماعی بهتری می دهد. در عین حال باید مراقب بود که چالشگراییانه بودن باورهای ما نباید به معنی فضایی اندیشیدن مان تلقی شود و یا چهره ای عبوس و غیر اجتماعی از ما در اذهان بر جا گذارد. باید به قول یکی از اندیشمندان سیاسی ایرانی بیلپت تئاتر را ارزان نمود تا با شرکت بیشتر افراد، نمایش هیجان انگیز تر شود. البته من مایلم بیشتر از استعاره خود استفاده کنم: باید با کاهش هزینه مبارزه و طرح مطالبات عمومی، میزان مشارکت مردم را افزایش داد. حرکت از خواست های عمومی جامعه، سیاست درهای باز و تلاش برای همکاری با دیگران و گسترش پیوند بین داخل و خارج از کشور و رویکرد به جنبش های اجتماعی و همچنین تقویت ارتباط با مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر، برخی از گام هایی است که جامعه جمهوری خواه باید به طور جد بردارد. جامعه سیاسی ایرانی از نوعی اسکیزوفرنی فرهنگی رنج می برد. در عالم خیال خودشیفتگی بهت انگیز تک تک ما، مانع از دیدن دیگری و همکاری های جمعی و فراگیر می گردد. در عین حال در عالم واقع با مشاهده جثه کوچک خود، به فاقد اثر بودن و تن دادن به این وضعیت خو گرفته ایم. امری که در نهایت چشم امید دوختن به قدرت های خارجی را به اصلی ترین وسوسه بسیاری از ایرانیان بدل ساخته است. این سد را باید شکست. چگونه؟ برآستی نمی دانم. اما یک امر بر من محرز است. روش های تا کنونی چندان مثمر ثمر نیستند و از آن بدتر بسیاری از نسل های قدیمی تر کمتر تمایلی به تحول از خود نشان میدهند.

اما برای آن که به یک تصویر خوش بینانه و مبالغه آمیز از ظرفیت اثر گذاریمان در نغلتیم باید به دشواری های ساختاری در ایران نیز توجه کنیم: تا چه حد جامعه پذیرای تجدد، دمکراسی، سکولاریسم و عقلانیت است؟ نفوذ سنت، دین و استبداد تا کجا است؟ بازتاب فقر، فساد و عقب افتادگی اقتصادی و فرهنگی در حوزه سیاست چه شانسی برای نیروهای مدرن، خردگرا، سکولار و دمکراتیک باقی میگذارد؟

واقعیت آن است که نه تنها جمهوری خواهان بلکه حتی تمامی نیروهای مدرن و سکولار ایرانی در موقعیت فرادستی بسر نمی برند. این تنها استبداد سیاسی نیست که ما را به این سو پرتاپ کرده است. عقب ماندگی جامعه در به حاشیه راندن ما نقش ایفا کرده است. علاوه بر آن زندگی در تبعید، نوعی ذهنیت و خلق و خوی حاشیه نشینانه را در بسیاری از ما چنان درونی ساخته است که اگر هم بخواهیم سیاستی اجتماعی در پیش گیریم، نیروی عادت ما را از آن باز می دارد. قدرت اثر گذاری از خارج کشور هم به رغم اهمیت آن چندان تعیین کننده نیست. با این همه جامعه جمهوری خواه، سکولار و دمکرات ایرانی از مزیت های چشمگیری برخوردار است که آن را به یک گفتمان مهم در جامعه بدل ساخته است. بخش وسیعی از روشنفکران ایرانی و فرهیختگان و نخبگان سیاسی، فرهنگی و مدیران در درون و بیرون کشور تمایلات عمیقاً دمکراتیک، سکولار و جمهوری خواهانه دارند. در میان فعالان جامعه مدنی و جنبش شهروندی و حقوق بشری این نوع نگاه به سیاست از پذیرش بیشتری برخوردار است. جمهوری خواهان به عنوان یک نیروی آینده نگر و خواهان تحول اما معتدل، شانس بیشتری برای ایجاد وفاق ملی در ایران دارند. حتی حضور قدرتمند بسیاری از روشنفکران خوش نام و سیاست مداران با تجربه ایرانی در صفوف جمهوری خواهان که تمایلات چپ میانه دارند، زمینه پذیرش بیشتری به آن ها می دهد. و بالاخره، حمایت بسیاری از جمهوری خواهان از ارزش های مثبت جامعه مدرن در غرب می تواند جذابیت آن ها را به ویژه در نسل جوان افزایش دهد. فراموش نکنیم که ما بیش از آن که در حال حاضر بدیل سیاسی بلاواسطه ای برای کسب قدرت باشیم گفتمانی برای رشد و ترقی جامعه ایران به شمار میرویم. نفس تلاش برای همه گیر نمودن ارزش هایی که از آن نام بردم، در سمتگیری جامعه به سوی دمکراسی نقش موثری خواهد داشت. در عین حال ملاحظات جدی تری در پاسخ به سؤال شما وجود دارد که نیازمند تامل بیشتری است. از جمله بررسی درجه امکان پذیری و چگونگی رشد سکولاریسم و دمکراسی در کشوری است که در آن بنیادگرایان قدرت فائقه به شمار میروند و سیاست های ناعادلانه و پسا استعماری جهان غرب در آن منطقه نیز نوعی سوظن نسبت به نیروهای طرفدار نزدیکی با جهان غرب و یا مدافع ارزش های مثبت آن ایجاد کرده است.

از نظر شما برنامه ی عاجل جمهوری خواهان دموکرات و لائیک چه باید باشد؟

علاوه بر نکاتی که در پیش گفتم پرداخت به وظایف زیرین را مهم

میدانم که امیدوارم مورد توجه کل جامعه جمهوری خواه قرار گیرد:

۱. گسترش رویکرد بیرونی و اجتماعی، پیوند هر چه گسترده تر با داخل کشور و الویت بخشیدن به مبارزه در دفاع از جنبش های حقوق بشری و شهروندی (به ویژه جنبش زنان، دانشجویی، جنبش سندیکایی کارگری). در این زمینه می بایست بر اهمیت جنبش ضد تبعیض (جنسیتی، قومی، دینی، گرایش جنسی، سنی و...) و در راس آن حمایت از جنبش زنان و به ویژه کمپین یک میلیون امضا تاکید ویژه ای نمود. همچنین تاکید بر مبارزه علیه تبعیضات قومی چه از منظر تامین حقوق برابر شهروندی و گسترش دمکراسی و چه به منظور افزایش حس تعلق اقلیت های قومی در دفاع از یکپارچگی کشور اهمیت بسزایی دارد.

۲. گسترش روابط با مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر برای اعمال فشار به حکومت اسلامی و نشان دادن آن که ما همزمان بر صلح و دمکراسی تاکید می ورزیم. ۳ برجسته نمودن جایگاه سکولاریسم و لائیسیته در اندیشه و پراتیک ما. ۴ گسترش خصلت جنبشی و پلورالیستی این جریان. من همچنان بر این باورم که گسترش مشارکت سه جریان چپ دمکراتیک، ملی گرایان و مسلمانان سکولار و تاکید بر نقاط اشتراک همگانی یکی از موضوعاتی است که باید بدان پرداخته شود و موانع دسترسی به آن بررسی شود. علاوه بر آن اتخاذ سیاست در های باز، تمرکز زدایی و بررسی چگونگی کاهش هزینه مبارزه و افزایش مشارکت عمومی شانس این جریان را برای تجدید حیات افزایش خواهد داد. سیاست درهای باز در عین حال مشمول تلاش برای جلب همکاری کسانی است که از این مجموعه فاصله گرفته اند. ۵ و بالاخره گسترش همکاری با دیگر نیروهای جمهوری خواه که مدافع سیاست صدای سوم هستند. این همکاری ها باید در جهت افزایش اعتبار و قدرت اثر گذاری باشد و نه آن که به فلج سیاسی بینجامد و مشروعیت ما را خدشه دار سازد. در این زمینه نسبت به تجربه همکاری با ۹ گروه جمهوری خواه و نقاط ضعف و قدرت آن باید توجه ویژه ای نمود. بسیاری از نیروهای اپوزیسیون و از جمله برخی نیروهای جمهوری خواه که جز به کسب قدرت سیاسی به چیز دیگری نمی اندیشند، اولویت بخشیدن به پیکار برای حقوق بشر را به عنوان موضوع اصلی فعالیت ها و همکاری ها تخطئه می کنند. من اما بر این باورم اپوزیسیون جمهوری خواه زمانی از اعتبار جدی تری برخوردار خواهد شد که نشان دهد "اول حقوق بشر" و مبارزه برای جدایی دولت از دین اولویت سیاسی آن است.

اما صرف نظر از نکاتی که ذکر شد خط مشی سیاسی میبایست ضمن تاکید بر موازین بنیادین ما در مخالفت با کلیت نظام جمهوری اسلامی مردم

را فرا بخواند تا برای شکست کسانی که با سیاست های داخلی و خارجی خود ایران را با خطر ورشکستگی، فقر فزاینده، تشدید سرکوب ها، انزوا و حتی نابودی روبرو ساخته است از همه فرصت ها استفاده کنند. من به رغم مخالفتم با نظریه و مشی اصلاح طلبان دینی هرگز از این تاکید باز نا یستاده ام که خطر اصلی که جامعه ایران را تهدید می کند تداوم سیطره بنیادگرایی اسلامی بر کشور است.

نظرتان درباره ی همکاری با دیگر نیروهای اپوزیسیون چیست؟

گرچه من اولویت بیشتری برای دمکراسی و سکولاریسم قائلم اما همزمان از جمهوری خواهی به مثابه مطلوب ترین شکل گذار به دمکراسی و سکولاریسم در ایران دفاع می کنم. هم از این رو از دیر باز طرفدار نزدیکی هر چه بیشتر نیروهای جمهوری خواه، دمکرات و سکولار بوده ام و همچنان از آن حمایت می کنم. فراتر از آن به باور من همبستگی و گسترش همکاری در میان اپوزیسیون تمایل جدی جامعه ایرانی است و بدون آن تغییر چندانی در اوضاع سیاسی رخ نخواهد داد. از این رو هر جا که این همکاری موضوعیت یابد باید از آن استقبال کرد و نبایست سیاست انزواجویانه در پیش گرفت.

کسانی که اسیر خودشیفتگی های ملال آور گذشته خود هستند و از همکاری با دیگران وحشت دارند در بهترین حالت متکبران عبوسی هستند که نمی دانند دمکراسی روندی است که همزمان محصول درجه ای از چالش و سازش است. دیگر آن که بدون همکاری با دیگران نیروی ثمر بخشی برای تغییر ایجاد نخواهد شد. اپوزیسیونی که قدرت تاثیر گذاری نداشته باشد بیشتر به مرده ای متحرک شبیه خواهد بود تا نیرویی پویا و زنده. البته می بایست بین موضوعات موردی و فراگیر با پروژه های سیاسی تفاوت قائل شد. همان گونه که من سرسختانه در زمینه موضوعات فراگیر با هر نوع رویکرد سکتاریستی مخالفم و از همکاری کل اپوزیسیون دمکرات حمایت می کنم، در زمینه پروژه سیاسی بر تمایزات و رقابت سالم سیاسی پافشاری می کنم. یکی کردن این دو پروژه به هردو لطمه می زند و بی اعتمادی می آفریند. جامعه در عین حال نیازمند درجه ای از شفافیت سیاسی است. همچنین باور به ضرورت همکاری با دیگران جوازی برای بی پرنسیبی و ابن الوقتی بودن نیست. ایجاد توازن بین این دو همیشه امر ساده ای نیست. در این زمینه قبل از هر چیز باید به بررسی سود و زیان همکاری های سیاسی پرداخت. اما به هررو راه حل دست یابی به این توازن فراموش کردن ضرورت همکاری ها و یا خط زدن صورت مسئله نیست. منتفی کردن هر نوع همکاری با دیگران به بهانه اختلافات و یا رعایت اصول، ما را در

دنیای مجازی مان محبوس خواهد ساخت. بدتر از آن بسیاری را به این نتیجه خواهد رساند که گویا ما با چنین سنت سیاسی محکوم به زیست در زیر سیطره حکومت های استبدادی هستیم. من به هر رو به دلیل خوش بینی ام هرگز تسلیم این عقیده نشده ام که دمکراسی در ایران قابل تحقق نیست. گیرم که روزی به این نتیجه برسم تلاش برای سیاست ورزی دمکراتیک در ایران "تونل زدن در کوه غیر ممکن ها است" و تکاپوی فرهنگی و فکری را بر این گونه تلاش ها ترجیح دهم!

آقایان، بس کنید! سخنی با "داد"ستان دادگاه انقلاب اسلامی تهران

محمد ملکی



شرکت در انتخابات فرمایشی و نمایشی تایید همه ی ناسامانی هاست، بیاییم این بار با تجربه گیری از گذشته، انتخابات را به یک تحریم فعال و هدفمند تبدیل کنیم و با اعتراض و عدم حضور پای صندوقهای رأی گیری به حاکمان بفهمانیم ملت ما هنوز سرزنده و فعال، مقاوم و هوشیار است و دیگر بار فریبکاران را نخواهد خورد.

خبردار شدم که آقای دادستان دادگاه انقلاب اسلامی تهران تهدید کرده اند اگر کسی مردم را دعوت به تحریم انتخابات کند، تحت تعقیب و پیگرد قرار خواهد گرفت. درست است که در این سی و سه سال از سوی حکومتگران از این نوع تهدیدها زیاد شنیده ایم و مردم ما هزینه های فراوانی را متحمل شده اند، اما این یکی در آستانه خیمه شب بازی جدیدی که از آن به نام انتخابات نام برده می شود، از آن حرفهاست؛ حرفی که در آن خشونت است و بی رحمی و شمشیرکشیدن به سوی مردم.

اگر افرادی از جامعه جرات کنند عقاید خود را بگویند در نظامی که شما "داد"ستان آن هستید باید به سلابه کشیده شوند که چرا به

کسانی که از فیلتر وزارت کشور و شورای نگهبان گذشته اند و تعهد سر فرود آوردن در برابر ولی فقیه، و بازوی عملیاتی رهبر بودن و اطاعت چشم بسته از اوامر رهبری را کرده اند، رأی نمی دهند؟ باید چنین افرادی را تحت پیگرد قرار داد تا سزای داشتن "عقیده" ای برخلاف نظر حاکمیت را ببینند؟ آقای دادستان به من که یک شهروند هستم اجازه می دهید از شما پرسشی داشته باشم یا به دلیل همین سؤال هم دچار پیگرد قرار می گیرم؟ پرسش من این است که به عقیده شما در یک جامعه عادلانه و در قرن بیست و یکم وظیفه ی یک دادستان چیست؟ جز اینکه "داد" مردم را از "بی داد" گران بستاند؟

شما از هنگامی به این سمت منصوب شدید که اتفاقاً مصادف با "بی داد" های بسیار از سوی حاکمیت بود، از جمله کشتار ده ها نفر در تظاهرات اعتراضی به کودتای انتخاباتی سال ۸۸ و ۲۵ بهمن ۸۹ و زندانی و شکنجه شدن صدها نفر بعد از این حوادث، کشتار در زندانها، شهادت مظلومانه ی هاله سحابی و هدی صابر و دهها نمونه دیگر. آقای "داد"ستان، برآستی داد کدام خانواده ی دادخواه را از بیدادگران گرفته اید؟ شما میدانید ندها و سهراب ها و مختاری ها، بدست چه کسانی شهید شدند. شما می دانید مامورین وزارت اطلاعات چگونه هاله را در تشیع پیکر پدرش مهندس سحابی کشتند. شما می دانید در زندان اوین چه کسانی هدی صابر را شهید کردند. شما میدانید در زندانهای کهریزک و قرچک ورامین چه گذشت، بنابراین وظیفه ی شما "داد"ستانی است از بیدادیان نه تهدید مردم بخاطر اظهارنظر و تبلیغ عقیده.

شما چرا نگران تحریم انتخابات و عدم شرکت مردم در نمایش انتخابات هستید؟ حکومت گران چگونه که در این ۳۳ سال عمل کرده اند می دانند چگونه بخشی از مردم را به پای صندوق ها بکشانند و بازار انتخابات فرمایشی را گرم کنند، نگران این امر نباشید. از ۳۳ سال تجربه نظام ولایی در قلب ها و بداخلاقی ها و آمار دروغ دادن ها غافل نشوید. حاکمیت چه مردم در انتخابات شرکت بکنند یا نکنند، کسان مورد نظر را از صندوق ها بیرون می کشند و شما وظیفه دارید به جای تهدید مردم از حقوق ضایع شده ی آنها دفاع کنید. شما حق ندارید مجری دستورات بازجویان و مسئولین وزارت اطلاعات باشید. وظیفه ی شما ستاندن "داد" ستم دیدگان و مظلومین از "بیدادگران" است.

آقای دادستان، بگذارید در اینجا نکته ای را یادآور باشم. من دقیق نمی دانم شما چند سال دارید و هنگام انقلاب کجا بودید و چه می کردید، اما بدانید - بقول آقای خمینی - در زمان آن پدر و پسر هم

“انتخابات” انجام می شد و کسانی سر از صندوق ها بیرون می آوردند که از فیلتر شاه و درباریان، خان ها و ارتشیان، قدرت بدستان و ملاکان و آخوندهای درباری گذشته باشند. آن روزها روحانیانی که بعد از سقوط نظام شاهی قدرت را به دست گرفتند به ما می گفتند شرکت در انتخابات حرام است و ما را تشویق به هرگونه اخلاص در انتخابات می کردند. راستی چه شده که آن اعمال که دیروز واجب شرعی و مباح و مرضی خداوند بود امروز حرام و جنگ با خدا و رسول و قابل پیگرد و مجازات شده است؟ احتمالا می گویند: برای اینکه شاهان پهلوی “ناحق” بودند ولی حکومت ما برحق است. ملاک حق و باطل در دیدگاه شما چیست؟ نظام شاهی در تجاوز به حقوق سیاسی مردم چه می کرد که نظام شیخی نمی کند؟

اگر تاریخ را ورق بزنیم تمام حکومت های جبار و ستمگر خود را “حق” می دانستند. آیا فرعون و نمرود که ادعای خدایی می کردند خود را “ناحق” می دانستند؟ آیا مغول ها و تاتارها و هزاران قبیله ی خونخوار خود را “ناحق” می دانستند؟ آیا استالین و هیتلر، موسیلینی و ناپلئون و آغا محمدخان قاجار و محمدعلی شاه و آن پدر و پسر خود را “ناحق” می دانستند؟ آنها هم مانند آقایان خمینی و خامنه ای خود را “حق” می دانستند. بله آقای دادستان همه ی حکومت ها تا بر سر قدرت نشسته اند خود را حق و مخالفین را ناحق می دانند. پس چرا به مردم این حق را نمیدهید که طبق اصل بیست و دوم قانون اساسی خودتان، عقیده ی خودشان را بیان کنند و بنویسند؟ شما حق ندارید هیچ کس را به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار دهید.

من اخیرا در سه یادداشت که حتما به سمع و نظر شما رسیده با ارجاع به اسناد غیرقابل انکار اعلام کردم که از اولین روزهای برپایی نظام ولایی، انتخاب ها در ایران از جمله رفراندوم تغییر نظام، انتخابات مجلس خبرگان و رفراندوم قانون اساسی با بداخلاقی ها، تقلب ها و آمارسازی های بسیار صورت گرفت. چرا راه دور برویم در سال ۸۸ شاهد بودیم که کودتای انتخاباتی چگونه صورت گرفت و با رأی مردم حاکمیت چه کرد، و با مردم معترض چه رفتاری داشت. حال جناب آقای دادستان چگونه است که اگر مردم انتخاب های این چنینی را تحریم کنند و بر عقیده خود پافشاری نمایند قابل تعقیب هستند، اما اگر حکومت با تمام وسایل، با پول و پلو مردم را تشویق به شرکت در نمایش انتخابات نماید، کار درست و صحیحی انجام می دهد. شما که وظیفه دارید داد مردم را از بیدادگری های حکومت بگیرید چگونه است

که تاکنون برعکس عمل کرده اید؟ مگر نباید شما به عنوان یک قاضی در مسند قضاوت بی طرف باشید و حق مظلوم را از ظالم بستانید؟ آقای دادستان از عاقبت کارتان بترسید، شما در مقابل خدا و خلق مسئولید و باید روزی پاسخگو باشید. شما حتما از سرنوشت دادستانها، ماموران ساواک، قضات دادگاههای نظامی، بازجوها و ... که در نظام شاهی آن چنان جولان می دادند و مردم را به سلابه می کشیدند بی خبر نیستید.

این روزها که حکومت با تمام امکانات عقاید خود را در مورد انتخابات به اطلاع مردم می رساند؛ پس چرا اگر تعدادی از دگراندیشان با نبود هیچ نوع امکاناتی و تنها با چند ورق کاغذ و چند سطر نوشته عقاید خود را بیان کنند تا مردم به قضاوت بنشینند و تصمیم بگیرند، این چنین ناراحت می شوید و تهدید به تعقیب و پیگرد آنها می کنید؟

جناب آقای دادستان دادگاه انقلاب اسلامی تهران، من به عنوان یک شهروند ایرانی وظیفه ی خود می دانم عقیده ام را بگویم و روی آن تبلیغ کنم، بنابراین من رسالت و وظیفه ام را انجام می دهم شما هم به کار و مأموریت خود ادامه دهید. در آخرین نامه نظرم را گفته ام و بازهم تکرار می کنم که:

شرکت در انتخابات فرمایشی و نمایشی تایید همه ی نابسامانی هاست، بیاییم این بار با تجربه گیری از گذشته، انتخابات را به یک تحریم فعال و هدفمند تبدیل کنیم و با اعتراض و عدم حضور پای صندوقهای رأی گیری به حاکمان بفهمانیم ملت ما هنوز سرزنده و فعال، مقاوم و هوشیار است و دیگر بار فریبکاریان را نخواهد خورد.

والسلام

ویژگی ها و چشم انداز انتخابات

مجلس نهم

محمد اعظمی



در این انتخابات، دو نیروی اصلی رقیب که در برابر هم صف آرای می کرده اند، دو ویژگی دارند: حق پندار و خشونت رفتار اند. روحانیون و جریان‌های سنتی حامی آن‌ها، فکر می‌کنند صاحب این انقلاب اند و در آن نقش منحصر به فردی داشته اند و حالا طبیعی است که خود را صاحب آن بدانند و از نتیجه اش بهره مند شوند. جریان احمدی نژاد که در بدنه نیروهای سپاهی و انتظامی و امنیتی نفوذ دارند و بیشتر بعد از انقلاب برآمد داشته اند، فکر می‌کنند که این‌ها در جریان جنگ و در این بحران‌ها، در خط مقدم جبهه بوده و جمهوری اسلامی را حفظ کرده اند. از این رو حکومت و مزایای آن را حق خود می‌دانند.

در دوره‌های می‌که استبداد بیداد می‌کند و روحیه مردم دستخوش یاس و ناامیدی نشده است، هر بهانه‌ای ممکن است به یک حرکت قیام گونه تبدیل شود. از این رو فکر می‌کنم در جریان این انتخابات نباید چشم بر حوادث غیر قابل پیش بینی بسته بماند. اما توجه باید داشت که الزاماً برآمد جنبش مردم مشابه حرکات پیشین نخواهد بود. نیروی می‌که خود را برای بروز این حوادث آماده نکند، به ناگزیر یا به دنباله روی از حوادث کشیده می‌شود و یا راه مقابله با آن را پیشه می‌کند و یا به نظاره گری منفعل بدل می‌شود.

سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، به مناسبت ۱۹ بهمن، مراسم بزرگداشتی برای سالروز جنبش فداییان خلق در برلین برگزار نمود. در میزگرد سیاسی این مراسم، فتابان، بهروز خلیق و من شرکت کرده بودیم. مطلب حاضر بخشی از سخنان من در ارتباط با انتخابات است که در پاسخ به پرسش گرداننده جلسه، بیژن اقدسی، در این مراسم، پیرامون ویژگی‌های انتخابات مجلس نهم و چشم انداز آن، بیان گردید.

ویژگی‌های انتخابات مجلس نهم؟

نخستین ویژگی، بسته تر شدن فضای انتخابات در قیاس با دوره‌های پیشین است. تاکنون جمهوری اسلامی در جریان برگزاری انتخابات، دامنه فشار و سرکوب را کاهش می‌داده است. در نتیجه کاندیداها، نسبت به قبل، امکان سخن گفتن و طرح برخی انتقادات را پیدا می‌کنند.

نمودند. مطبوعات نیز فرصت انتشار مسایلی، که تا پیش از آن وجود نداشت، به دست می آوردند. در مجموع در دوره انتخابات برخی مسایلی "ممنوعه"، بیشتر منعکس شده، و فضا تا حدی باز می شد. در این انتخابات برخلاف گذشته، از همان ابتدا فضا امنیتی شده و ارباب و تهدید مردم در دستور قرار گرفته است. تا بدان اندازه که بر اساس گفته مقامات قضایی کسی حق اظهار نظر آزاد در باره انتخابات را نداشته و تبلیغ تحریم، جرم اعلام شده است. بسته شدن فضای انتخابات و امنیتی شدن آن در این ابعاد، تا کنون در جمهوری اسلامی سابقه نداشته است.

دومین ویژگی، وسعت نیرویی است که دست به تحریم انتخابات زده است. برای اولین بار است که افزون بر اپوزیسیون این نظام، نیروهای منتقد نیز به مخالفت با این انتخابات رسیده اند. تا کنون حداکثر اپوزیسیون نظام، سیاست مشترکی در رابطه با نفی انتخابات اتخاذ می کرده است. اما در این دوره، سیاست های رژیم، صفوف اپوزیسیون نظام و منتقدان آن را چنان فشرده نموده است که تحریم این نمایش به نظر مشترک همه آنان تبدیل شده است.

سومین ویژگی این دوره، وضعیت استثنایی است که حکومتیان در آن گرفتار شده اند. رابطه حکومت با مردم و با عموم کشورهای جهان و حتی در میان جناح های آن، هیچ گاه چنین تیره و تار نبوده است. اکنون رابطه حکومت با مردم بیش از هر دوره ای تخریب شده است. مشکلات اقتصادی، بیکاری، رشد فساد و دزدی در میان حاکمان، دامنه نارضایتی مردم از حکومت را بی سابقه نموده و ثقل و دستکاری در نتیجه انتخابات، به ویژه در سال ۱۳۸۸، بر دامنه بی اعتمادی مردم افزوده است. رابطه حاکمان با خودشان نیز، عمیقاً بحرانی و دشمنانه است. ابتدا اصلاح طلبان، از رقابت کنار گذاشته شده، فعالیت آن ها ممنوع گشته و بسیاری از کادرهای موثرشان، سرکوب و به زندان انداخته شدند. سپس رقابت و درگیری به میدان اصولگرایان کشیده شد. جریان احمدی نژاد که "نزدیک ترین نیرو به خامنه ای بود" و به خاطرش ثقل بزرگ را سازمان داد، انحرافی اعلام گردید. بخشی از اصولگرایان افراطی، جبهه پایداری انقلاب اسلامی را ایجاد کرده اند که با بخش میانی و سنتی آن، اختلاف جدی دارند. اصولگرایان که قرار بود بنا به درخواست خامنه ای با یک لیست واحد وارد انتخابات مجلس نهم شوند، تا کنون هشت لیست ارائه کرده و به رقابت با هم و توطیئه علیه هم مشغول اند. رابطه حکومت با کشورهای جهان هم نیازی به توضیح ندارد. هیچ گاه در این حد و به این وسعت خصمانه نبوده

است. جهان غرب به خصوص آمریکا برای عقب نشاندن رژیم، وارد تحریم های اقتصادی، مالی، نفتی و جنگ اقتصادی با این حکومت شده است. این تحریم ها، گرانی و بیکاری و تعطیلی موسسات تولیدی و پائین آمدن ارزش بی سابقه ریال را در پی داشته است. در کنار این جنگ اقتصادی و تهدیدات نظامی، اقدامات تروریستی علیه نیروهای یکدیگر هم شدت گرفته است. به نظر می رسد این اقدامات خرابکارانه و تروریستی به یک سیاست برای اعمال فشار بدل شود.

انتخابات چه چشم اندازی دارد؟

در چنین شرایطی دستگاه ولایت می خواهد گوش به فرمان ترین نیروها را از طریق رای مردم وارد مجلس کند. از ای نیرو نیازمند مشارکت حداکثری مردم است. هدف از چنین مشارکتی این است که در مناسبات جهانی وانمود کند هنوز مشروعیت مردمی دارد و به پشتوانه آن می تواند در برابر جنگ اقتصادی مقاومت کند. در ارتباط با جناح های حاکم، می خواهد به اصلاح طلبان، که رقیب آن ها طی سالیان بوده اند، بگویند که جایگاهی در میان مردم ندارند. در ارتباط با خودشان نیز هدف این است که نیرویشان روحیه بگیرد و مانع ریزش بیشتر آن ها شود. اما لازمه مشارکت مردم حداقل باز شدن فضای سیاسی و امکان رقابت نیروهاست. این هم امکانپذیر نیست. چون حکومت از باز شدن فضا می ترسد. حکومت خود نیز می داند که با رویگردانی مردم از صندوق ها روبروست. به همین دلیل به ناچار باید رقم سازی و صحنه آرایئی کند. اما این مساله هم مشکلات خود را دارد و به آسانی میسر نیست. دو مشکل برای این رقم سازی وجود دارد. نخست این که مردم به این حکومت اعتماد ندارند و آن قدر پرونده این رژیم به ثقل و دروغ آلوده است که مردم حتی به ارقام درست حکومت هم شک می کنند، چه رسد به ارقام جعلی و ساختگی آن. پس در این زمینه حکومت نمی تواند به هدف خود دست یابد. مشکل دوم نیروی مقابل آن ها یعنی جریان احمدی نژاد است، که هدف، از صحنه خارج نمودن آن هاست. این جریان نیز به نظر نمی رسد بدون مقاومت تسلیم شود و بعید نیست اختلافات آن ها به درگیری و آشوب هم کشیده شود.

درگیری جناح ها و برآمد جنبش ممکن است؟

پاسخ من به این پرسش هم منفی و هم با قید احتیاط، آری است. پاسخ منفی است چون معمولاً ما در انتخابات ریاست جمهوری که خصلت ملی و سیاسی آن برجسته است، با پدیده برآمد جنبش، در مواردی، مواجه شده ایم. در این سه دهه، دو بار، در دوم خرداد و ۲۲ خرداد، در جریان

انتخابات ریاست جمهوری، برآمد جنبش را شاهد بوده ایم. اما در انتخابات مجلس، خصوصا در مناطق کوچک و محلات، به اندازه زیادی، این خصلت قومی و فامیلی و محلی است که در میزان مشارکت یا عدم مشارکت و در برانگیختگی مردم نقش ایفا می کند. تا کنون در جریان انتخابات مجلس، هیچ گاه شاهد برآمد جبهی وسیع نبوده ایم.

اما امکان ایجاد یک وضعیت فوق العاده و غیر قابل پیش بینی نیز محتمل است. علل بروز چنین وضعیتی را باید قبل از هر چیز در درون حکومت جستجو نمود.

در این انتخابات، دو نیروی اصلی رقیب که در برابر هم صف آرای می کرده اند، دو ویژگی دارند: حق پندار و خشونت رفتار اند. روحانیون و جریانات سنتی حامی آن ها، فکر می کنند صاحب این انقلاب اند و در آن نقش منحصر به فردی داشته اند و حالا طبیعی است که خود را صاحب آن بدانند و از نتیجه اش بهره مند شوند. جریان احمدی نژاد که در بدنه نیروهای سپاهی و انتظامی و امنیتی نفوذ دارند و بیشتر بعد از انقلاب برآمد داشته اند، فکر می کنند که این ها در جریان جنگ و در این بحران ها، در خط مقدم جبهه بوده و جمهوری اسلامی را حفظ کرده اند. از این رو حکومت و مزایای آن را حق خود می دانند. هر دو این جریانات به خشونت باور داشته و آن را شیوه ای موثر و رهگشا برای مقابله با بحران ها می دانند. چنین باوری است که نمی گذارد آن ها به آسانی و بدون تنش تسلیم شده، از مجموعه امتیازات و رانت های قدرت بگذرند، و از قدرت کنار روند.

از سوی دیگر به دلیل عدم مشارکت وسیع مردم، فقط بخشی از مردم در انتخابات شرکت خواهند کرد. در میان این بخش یعنی شرکت کنندگان در انتخابات، احمدی نژاد اگر مقبولیت بیشتری نداشته باشد، جایگاه کمتری از رقیب ندارد. و اگر دخالت و دستکاری در آرای شرکت کنندگان صورت نگیرد، جریان احمدی نژاد با اقتصاد صدقه ای به برکت بخشی از پول باده آورده نفت، که بین لایه های از مردم پخش کرده است، احتمالا رای بیشتری می تواند بدست آورد.

افزون بر این، برگزار کننده انتخابات دولت احمدی نژاد است. این دولت طی چند ساله اخیر، نیروهایش را در سیستم بوروکراتیک و استانداری ها و فرمانداری ها کاشته است. دستکاری در آراء بدون همکاری آن ها بسیار دشوار است. قدرت این جریان در حدی است که در مواردی، حتی علنا در برابر خامنه ای ایستادگی کرده است. به نظر می رسد اگر توافقی صورت نگیرد و رضایت آن ها جلب نشود و سهم آن

ها نادیده گرفته شود، امکان درگیر شدنشان منتفی نیست. کافی است در چندین حوزه مقابله شود تا این حوزه ها باطل اعلام شوند و درگیری به جامعه کشیده شود. ارزیابی برخی حکومتیان نیز در همین راستاست. سالار آبنوش فرمانده سپاه استان قزوین در ۱۴ اسفند ۸۹ در باره انتخابات چنین می گوید: «اگر نتیجه انتخابات مجلس نتیجه‌ای نباشد که در راستای ارزش‌های ما باشد سال ۹۱ (سال پس از انتخابات مجلس) سالی بسیار خطرناک و حتی خونین است... زیرا (ناگزیریم) با هم» بجنگیم. در این زمینه خامنه ای هم نگران است. او در نماز جمعه عید فطر گفت: «انتخابات همیشه در کشور ما تا حدودی یک حادثه‌ی چالش‌برانگیز است... مراقب باشید این چالش به امنیت کشور صدمه نزند».

هر چند پیشگویی در رابطه با مسایل اجتماعی چندان جایز نیست اما با احتساب برخی عوامل می توان نسبت به وقوع حوادث آمادگی کسب نمود. از این رو لازم است توجه داشته باشیم که در چنین وضعیتی، امکان بروز حرکات تند و ناگهانی منتفی نیست. در جوامع استبدادی به دلیل سرکوب تشکل های سیاسی و نهادهای مدنی، حرکات قانونمند نیست و معمولا واکنش ها، ناگهانی بروز پیدا می کنند. در ایران ویژگی دیگری که جامعه را آبدستن این حرکات می کند وضعیت روحی و روانشناسی مردم است. امروز یاس و ناامیدی بر مردم چیره نشده است. در حالی که سرکوب بیداد می کند، هم زمان بخش قابل توجهی از مردم و روشنفکران با جسارت علیه این بیدادگری ها به شکل علنی، لب به اعتراض می گشایند. همیشه در دوره های که استبداد بیداد می کند و روحیه مردم دستخوش یاس و ناامیدی نشده است، هر بهانه ای ممکن است به یک حرکت قیام گونه تبدیل شود. از این رو فکر می کنم در جریان این انتخابات نباید چشم بر حوادث غیر قابل پیش بینی بسته بماند. اما توجه باید داشت که الزاما برآمد جنبش مردم مشابه حرکات پیشین نخواهد بود. نیرویی که خود را برای بروز این حوادث آماده نکند، به ناگزیر یا به دنباله روی از حوادث کشیده می شود و یا راه مقابله با آن را پیشه می کند و یا به نظاره گری منفعل بدل می شود.

برای کسانی که از خارج برای داخل نسخه می‌نویسند

علی اصغر حاج سیدجوادی



به قبول این حقیقت تن در دهیم که تا هنگامی که حقوق و ارزشهای مشترک در یک توافق عمومی و مبارزه در یک صف متحد متحقق و مستقر و بنیادهای آن در چارچوب نظام سیاسی کشور و تفاهم عمومی جامعه نهادی نشود؛ هرگز به طرح و تبلیغ و تنوعات فکری و گرایشهای عقیدتی خود در چارچوب احزاب و گروههای پراکنده و بیگانه از حقوق و ارزشهای مشترک موفق نخواهیم شد. ریشه اساسی شکستهای پیاپی جنبشهای اجتماعی - سیاسی ما در همین تفرقها و جداییها و حتی تا مرز دشمنی و تهمت و دشنام و ترجیح اولویت گرایشهای عقیدتی و منافع فردی یا گروهی بر حقوق و ارزشهای مشترک و عمومی است.

در ماههای قبل از انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ در هنگامه جوش و خروش انتخاباتی در داخل گروههای درون نظام مافیائی ولایت مطلقه و در گروههای خارج از آن و چانه‌زنی برای انتخاب نامزدهای شرکت در انتخابات از دو سو؛ گروههای سیاسی رنگارنگ مقیم خارج و فعالان دست به قلم و زبان آنها نیز با ارائه هرچه محکم‌تر از دلایل و براهین مربوط به ماهیت نظام مافیائی نظامی - مذهبی و شمارش جنایات و تجاوزهای بی‌حد و مرز اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن به حقوق اساسی جامعه؛ مردم ایران را به تحریم انتخابات و خلوت کردن هرچه بیشتر حوزه‌های رأی‌گیری دعوت می‌کردند و مثل اینکه مردم ایران نمی‌دانستند که اصل انتخابات چه انتخابات مجلس شورای ملی پس از کودتای سال ۱۲۹۹ میرینج رضاخان قزاق تا سقوط سلطنت پسرش در سال ۱۳۵۷ و چه انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری پس از تاسیس نظام ولایت مطلقه خمینی جز چند مورد استثنائی نه در محاق تعطیل رفته بود و نه هرگز از دخالت مستقیم دولت مستبد شاه و نظام مافیائی ملاها و انواع تقلبهای مخفی و علنی آن مصون مانده بود. بنابراین مردم ایران که از سوی صادرکنندگان دائمی نسخه‌های سیاسی از خارج به تحریم و اعراض از شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی یا ریاست جمهوری دعوت می‌شدند

و میشوند خود شاهد و ناظر چگونگی انتخاب احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ بر اساس اعمال تقلب و پُر کردن علنی صندوق‌های رأی با تعرفه‌های ساختگی به نام مرده و زنده و صغیر و کبیر بودند و هستند. زیرا مردم رأی‌دهنده نیازی به شناخت نظامی ندارند که قانون اساسی آن خود از اساس با تکیه به زور و ایجاد وحشت و اراده دوزخی و ویرانگر خمینی تدوین و حق حاکمیت مردم که اساس فلسفه مبارزه با استبداد شاه و انقلاب ۱۳۵۷ بود در این قانون زیرپا گذاشته شد.

بنابراین با داشتن این سابقه و با گذراندن ۴ سال زندگی جهنمی پُر از خشونت و فساد و عوام‌فریبی و لافزنی و گزافه‌گویی در ریاست جمهوری احمدی‌نژاد؛ اگر در صدد تحریم انتخابات در سال ۱۳۸۸ بودند، نیازی به تبعیت از دستور نسخه‌نویسان حرفه‌ای از خارج از کشور نداشتند؛ اما چگونه بود که مردم ایران که خاطره خوشی از دوران ۸ ساله ریاست جمهوری خاتمی نداشتند با آن همه شوق و امید و انتظار او را با بالاترین رقم رأی در تاریخ تمامی تاریخ انتخابات پس از مشروطیت یعنی با ۲۰ تا ۲۱ میلیون رأی به ریاست جمهوری رساندند و چگونه شد که بار دیگر و بی‌اعتنا به دستور تحریم نسخه‌نویسان حرفه‌ای خارجه‌نشین با همان شوق و شور و اراده‌ای که در انتخابات خاتمی در سال ۱۳۷۶ به منصف ظهور رساندند در خرداد سال ۱۳۸۸ برای انتخاب موسوی به حوزه‌های رأی‌گیری هجوم بردند و با میلیون‌ها رأی از همان ساعات نخست رأی‌گیری پیروزی مسلم او را تضمین کردند؟

اما اکنون دو سال و نیم از انتخابات لبریز از تقلب و توطئه و وقاحت ریاست جمهوری و تحمیل پیروزی احمدی‌نژاد برای ۴ سال آینده گذشته است، آیا نسخه‌نویسان حرفه‌ای قبل از صدور دستور تحریم به تغییراتی که در این دو سال و نیم و در تاثیر آن انتخابات یا افتضاحات رسوا که عالمگیر شد توجه کرده‌اند؟ از علت کنار رفتن خاتمی از معرکه نامزدی که در صف اول بود و ورود موسوی و شعارهای انتخاباتی او که بطور مستقیم اختیارات خامنه‌ای را نشانه می‌گرفت که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی به تسلط رهبر بر نهاد صدا و سیما و نیروهای نظامی و انتظامی و قوه قضائیه برمیگشت؛ از نامه سرگشاده رفسنجانی یار و شریک قدیمی و عامل اصلی انتصاب خامنه‌ای به رهبری و هشدار به او درباره وضع بحرانی کشور و نارضایتی مردم، از تائید خامنه‌ای به عنوان رهبر به صحت و اصالت انتخاب احمدی‌نژاد و تبریک به او قبل از اعلان رسمی پیروزی او، از اعمال وحشیانه بی‌سابقه و لجام گسیخته پاسدار و بسیجی و کشتار و

زندانی و شکنجه و اعترافات و محاکمه‌ها؛ از توقیف همگامان و شرکای درونی نظام ولایت از آغاز بر ضد آرمانهای انقلاب نظیر گروه‌های مشارکتی و اصلاح‌گرا و مجاهدین انقلاب اسلامی و غیره؛ از تشدید تحریم‌های سیاسی و اقتصادی اروپا و آمریکا؛ از تهدید اسرائیل به مداخله نظامی؛ از کاهش روز به روز ارزش پول و افزایش روز به روز قیمت کالاهای ضروری و سقوط پی‌اپی سطح زندگی مادی و معنوی جامعه؛ از فرار ویرانگر ثروت‌های بادآورده و سرقت و انتقال درآمدهای ملی به خارج و فرار غارتگران عالیرتبه بانکی و مالی و دولتی نظام؛ از تعطیل پی‌اپی کارخانه‌ها و موسسات کوچک و بزرگ تولیدی به نفع واردات سرسام‌آور چینی به قیمت افزایش روز به روز تعداد بیکاران و گسترش روز افزون فقر و فحشا و اعتیاد و جنایت؛ از فرار مرتب مغزها و جوانان مستعد و محروم از ادامه تحصیل و خروج سرمایه‌ها به جای سرمایه‌گذاری؛ و سرانجام از آغاز سرکشی و رقابت و مقابله آشکار احمدی‌نژاد پس از پیروزی با خامنه‌ای بر سر تصاحب انحصاری قدرت و تبدیل دو نهاد قدرت استبدادی رهبری و ریاست جمهوری به یک نهاد منحصر به هدف ارضای اشتهای سیری ناپذیر احمدی‌نژاد برای تصاحب کرسی نظام سیاسی استبداد مطلقه؛ از شکاف بین دو جناح متحد گروه احمدی‌نژاد با بیت رهبری و حذف قدرت مطلقه ورشکسته و رسوای خامنه‌ای بر سر نهاد قدرت حاکم بر کشور طبق اصل ۵۷ قانون اساسی؛ یعنی قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه از آغاز ورود نظام سیاسی ولایت مطلقه فقیه به دوران هرج و مرج سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فقدان قدرت متمرکز یا اتوریته و مدیریت متمرکز قانونی در نظام سیاسی کشور و ... آیا نسخه‌نویسان سیاسی خارج از ایران از خود پرسیده‌اند که چگونه شد که شعار اولیه انتخاب‌کنندگان که «رأی من کو» که به تقلب‌های آشکار و رسوای انتخابات برمیگشت به شعار «مرگ بر دیکتاتور» تبدیل گردید که بطور مستقیم خطاب به خامنه‌ای بود؟ و چگونه بود که با شرکت میلیون‌ها رأی‌دهنده در انتخابات هدف مردم در آغاز نظام ولایت و مخالفت با آن نبود؛ هدف مردم استیفای حقی پایمال شده بود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی به مردم داده شده است؛ و چگونه شد که احمدی‌نژاد در مناظره‌های تلویزیونی با سه نفر نامزد اصلی در انتخابات یعنی موسوی و کروبی و رضائی که هر سه از غربال استصوابی شورای نگهبان قانون اساسی گذشته بودند خطاب به کارگردان جلسه مناظره گفت «شما باید وقت بیشتری نسبت به وقت آقایان به من بدهید زیرا من فقط با این آقایان طرف نیستم»؛ نامزدهای حاضر در جلسه میدانستند هنگامی که احمدی‌نژاد در سخنان خود به آقازاده‌ها و فساد آنها در دستگاه نظام و به امتیازات آنها حمله کرد مقصود طرف مورد اشاره او جز رفسنجانی نبود که احمدی‌نژاد

از مخالفت رفسنجانی با او و از حمایت رفسنجانی از موسوی بر علیه او و از نفوذ رفسنجانی در شبکه‌های مختلف درونی نظام سخت برآشفته بود، اگر کمیت و کیفیت این «چگونه‌ها» به اضافه آنچه که علل قطع و وصل‌های پیاپی که درون سیرک آشفته نظام سقف شکسته مخصوصاً پس از تقلب‌های رسوای انتخاباتی رُخ داده است قبل از صدور نسخه‌های تحریم مورد تأمل و تحلیل قرار گیرد؛ شاید به این پرسش برسند که چگونه شد که میلیون‌ها رأی‌دهنده در انتخابات خرداد ۱۳۸۸ بدون سازمان و بدون رهبری و بدون قرار و مدار از قبل به حوزه‌های رأی هجوم بردند و بدون آگاهی از یکدیگر و توافق حزبی یا سازمانی یا عقیدتی به نامزدی که برگزیده بودند رأی دادند و چگونه شد مردم بدون سازمان و بدون رهبری و بدون توافق قبلی و بدون ترس و بیم از عکس‌العمل مزدوران وحشی بسیجی و سپاهی و مداحان موتورسوار به صورت امواج خروشان و طوفانی خشم و خروش در کنار هم از زن و مرد و پیر و جوان و دانشجو و کارمند و پیشه‌ور به جنبش درآمدند؛ آنچنان که از هیبت طنین انعکاس رعدآسای این خشم طوفانی؛ دنیائی به تعجب و تحسین برآمد و برای متولیان خائن و جنایتکار نظام و در رأس آن خامنه‌ای و احمدی‌نژاد؛ در غلبه بر ترس و وحشت خود؛ راهی نداشتند جز توسل به وحشیانه‌ترین و بی‌سابقه‌ترین نوع سرکوب و تجاوز و شکنجه به مردم که جز عشق خود به آزادی و اراده خود برای رهائی از اختاپوس مافیائی ولایت مطلقه سلاحی نداشتند.

اکنون از راه دور و بدون تأمل در کیفیت و کمیت تغییراتی که در دو سال و نیم پس از انتخابات رسوای ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ در روابط درونی و بیرونی نظام ولایت ورشکسته با خود و با مردم و با سیاست خارجی رخ داده است چگونه میتوان نسخه تحریم در انتخابات مجلس شورای اسلامی از خارج صادر کرد؟ اکنون مردم میدانند که موضوع اصلی در انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی رقابت و تلاش برای تصاحب اکثریت در مجلس بین دو جناح شریک قدیمی و دشمن کنونی یعنی جناح احمدی‌نژاد و جناح خامنه‌ای هر یک از آنها خیال می‌کنند که با تصاحب اکثریت کرسی‌های مجلس راه پیشرفت خود را به سوی راندن حریف از صحنه قدرت را هموار خواهند کرد. مردم میدانند که هر دو جناح با همه اختلافات بین خود و رقابت بر سر تصاحب انحصاری قدرت استبدادی در یک مسئله با یکدیگر در توافق و هماهنگی کامل هستند و آن سرکوب مخالفت‌ها و مخالفین و ناراضیان گسترده در همه قشرهای پراکنده جامعه ایران و حذف نشدن از صحنه انحصار قدرت است؛ بنابراین اگر مردم به هر دلیل از دادن رأی امتناع کنند میدانند که هر دو جناح خلوت بودن حوزه‌های رأی را با پُر کردن آرای تقلبی از هر نوع

جبران خواهند کرد؛ بنابراین اگر مردم با اطلاع از ماهیت و هدفی که در این انتخابات نهفته است؛ قدم به میدان انتخابات گذاشتند و به سوی صندوق‌های رأی بدون سازمان و بدون رهبری و بدون توافق قبلی رفتند به مصداق امر محال نافی تصور امر محال نیست آیا نمیتوان تصور کرد که این بار نیز نظیر دفعات قبل و به اقتدای پایداری مردم سوریه و مصر ممکن است برای مقاومت به هدف یا مرگ یا پیروزی پا به مهلکه انتخابات نهند؟ مگر جنبش غیر منتظره مردم تونس پس از اطلاع از عمل مایوسانه و خشم‌آمیزی که محمد بوعزیزی فروشنده دوره‌گرد دیپلمه در اعتراض به نظام فاسد و مستبد بن‌علی و بیعدالتی آن با جان خود کرد مسبوق به قرار قبلی و متکی به سازمان و رهبری بود؟ مگر آخرین قطره ناامیدی و خشمی که از کاسه فقیر زندگی او به پهنه فساد و بیداد گسترده دولت مستبد تونس سرریز کرد، دنیای عرب را از ترس و هراس از مقابله با نظامهای مستبد حاکم خلاص نکرد و به میدان مبارزه برای آزادی نکشاند؟ مگر ماهها مبارزه و مقاومت گول‌آسا و اسطوره‌ساز مردم سوریه که تاکنون با دادن ۶ هزار کشته و هزاران زخمی و زندانی همچنان برپای ایستاده است از آغاز بدون رهبری و بدون سازمان نبود؟ مگر برای برخاستن و مقاومت کردن مردم مصر و تونس و سوریه و لیبی و یمن در انتظار رسیدن نسخه‌های نوشته هموطنان مقیم خارج از وطن خود بودند؟ این نوع نسخه‌نویسی و بیانی‌های لبریز از امضا تأثیری در لاشه پوسیده نظام ولایت مطلقه و لاشخورهای روز به روز پیرامون آن ندارد، مگر ارضای وجدان مغفوله کسانی که در نظام ولایت مطلقه صاحب مقام بودند اما با اولین توپ رقیب از صحنه گریختند؛ یا گروهها و افرادی که می‌خواستند بدون تحقق حقوق و آزادی‌های مشترک به کمک چوب زیر بغل فرمول‌های عوام پسند ایدئولوژی به قدرت برسند، بهتر آنست که قبل از صدور نسخه برای پیشگیری از مرضی که هموطنان ما در داخل بهتر از ما مرض و عوارض دردناک این بیماری را می‌شناسند و تجربه کرده‌اند؛ با عقل و شعور خود خلوت کنیم و از خود بپرسیم که چرا پس از صد سال مبارزه و تلاش مردم ایران هنوز از حقوق و ارزشهای مشترکی محرومند که جدائی ناپذیر از انگیزه وجودی انسان است و همان ارزشها و حقوق مشترکی که در دهها سال قبل پدران مبارز و روشناندیش ما با توجه به امکانات و شرایط تاریخی زمان خود در قانون اساسی مشروطیت با الهام از ارزشها و حقوق مشترک در دموکراسی‌های غرب پیش‌بینی کرده بودند؟ چرا ما هنوز نتوانسته‌ایم و یا نخواسته‌ایم ضرورت حیاتی اولویت این حقوق و ارزشهای مشترک یا اونیورسل UNIVERSEL را بر ارزشهای فردی یا جمعی مذهبی و نژادی و جنسی و قومی و عقیدتی خود که در جای خود دارای حق و مورد احترام است قبول کنیم و همچنین به

قبول این حقیقت تن در دهیم که تا هنگامی که حقوق و ارزشهای مشترک در یک توافق عمومی و مبارزه در یک صف متحد متحقق و مستقر و بنیادهای آن در چارچوب نظام سیاسی کشور و تفاهم عمومی جامعه نهادی نشود؛ هرگز به طرح و تبلیغ و تنوعات فکری و گرایشهای عقیدتی خود در چارچوب احزاب و گروههای پراکنده و بیگانه از حقوق و ارزشهای مشترک موفق نخواهیم شد. ریشه اساسی شکستهای پیاپی جنبشهای اجتماعی - سیاسی ما در همین تفرقها و جداییها و حتی تا مرز دشمنی و تهمت و دشنام و ترجیح اولویت گرایشهای عقیدتی و منافع فردی یا گروهی بر حقوق و ارزشهای مشترک و عمومی است.

وقت آنست که بنگریم که تمامی جنبش بیداری اعراب از غرب تا شرق خاورمیانه و خاور نزدیک و قبل از آن جنبش میلیونها مردم ایران در اعتراض به تجاوز دو جناح متحد خامنه‌ای و احمدی‌نژاد در تقلابهای آشکار در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ برای دفاع از گرایشهای دینی یا عقیدتی سیاسی و اجتماعی فردی یا گروهی یا حزبی نبود؛ بلکه برای ادامه تجاوز اقلیت حاکم مستبد به حقوق مشترک و ارزشهای انسانی مشترک بود؛ یعنی برای اعتراض به محرومیت جامعه از آزادی به معنای حق ذاتی انسانی است در گسترده‌ترین مفاهیم آن یعنی آزادی عقیده آزادی وجدان و آزادی بیان و آزادی انتخاب و آزادی اجتماع و برابری حقوق و آزادی‌های زن و مرد؛ برای برقراری قانون و عدالت در توزیع فرصتها و تنوع فرهنگ و مناسک و سنتهای قومی و مذهبی و نژادی و هرگونه آزادی ناشی از تکامل و تحول حاصل از دانش و تجربه‌های علمی و عملی بشری که تحقق اجرائی آن در چارچوب قانون به نیازهای متحول جامعه پاسخ میدهد.

وقتی کسانی با تکیه به اعتباری که برای خود ساخته‌اند از هزاران کیلومتر فاصله به هموطنان خود اخطار می‌کنند که: «مردم ایران فرصت زیادی ندارید، شرکت در تحریم انتخابات فرصتی تاریخی است». گویا هنوز به عمق مفهوم لرزه‌هایی که تار و پود نظام ورشکسته ولایت مطلقه را با خیزش طوفانی خود قبل از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ و پس از انتخابات رسوای آن از هم گسیخته است پی نبرده‌اند. شرکت میلیونها مردم ایران در انتخابات خرداد ۱۳۸۸ ریاست جمهوری با وجود شناخت قبلی از استمرار تقلاب و تجاوز در صندوقهای رأی در تاریخ چندین دهساله انتخابات؛ اولین پیام مردم ایران در اراده برای خروج از مدار بسته دین و دولت در نظام استبداد چندین صد ساله ایران بود. به عبارت دیگر مردم ایران با عبور آگاهانه و شجاعانه از نظام ولایت مطلقه فقیه که انقلاب ۱۳۵۷ دولت را در دین مستهلک کرده و

قرآن و چماق را در یک کفه نهاده بود؛ خواستار جدائی دین از دولت و دولت از حکومت از راه آرای خود در انتخابات ریاست جمهوری بودند. هدف این گام نخستین به سوی صندوق‌های رأی و خیزش پس از آن بر علیه صندوق‌های دزد زده پیام عمومی مبارزه برای تحقق حقوق مشترک یا آزادی‌های فرامذهبی و فراجنسی و فراعقیدتی بود، این پیام؛ جهانی و عمومی یا اونیورسل است که طنین آنرا این روزها از گلوی مردم روسیه بر علیه تزار جدید پوتین که در سر سودای استبداد استالینی دارد می‌شنویم؛ و همچنین از مردم اسرائیل که فارغ از تجاوز ۶۰ ساله اسرائیل به حق مردم فلسطین اعتراض به دولتی است که در مجلس اسیر ارتجاعی‌ترین قشر پرستندگان و زمین‌خواران صیون هستند. این پیام اگر سبز است و یا سفید و یا سرخ و سیاه پیامی جهانی برای حقوق و ارزش‌های مشترک انسان است. این پیام؛ پیام عبور از مرز تنوعات فکری و منافع فردی و گروهی و خودخواهی‌ها و خودمحوری‌هاست؛ این پیام سنگ اساسی استیفای حقوق و ارزش‌ها و آزادی‌های مشترک و هدف اصلی استقرار حاکمیت مردمی و حکومت مردم‌سالاری است؛ زیرا دموکراسی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خود فقط یک آرمان و آرزو نیست بلکه یک وسیله برای رسیدن به قدرت هم هست. پایه و ستون و سقف این وسیله حقوق مشترک و ارزش‌های مشترک و یا آزادی و استقلال انسان است. زیرا بندگان حزب پیشاهنگ و آوانگارد لنین و ولایت مطلقه یا حکومت فقهای خمینی یا دولت فیلسوف‌های افلاطونی سرانجام به حکومت کا - ژ - ب استالینی و ریاست جمهوری احمدی‌نژادی و نرون رومی بسته می‌شود. شیرازه این پیام عبور انسان از مرز منافع فردی و خصوصی و گروهی برای استقرار حقوق مشترک است.

اکنون هدف اصلی در نظام حاکم ولایت مطلقه فقیه جنگ دو جناح رقیب احمدی‌نژاد و خامنه‌ای بر سر تصاحب اکثریت کرسی‌های وکالت در انتخابات مجلس شورای اسلامی و در حقیقت دور کردن هرچه بیشتر و طولانی‌تر کردن دسترسی مردم است به حقوق مشترک به هدف متراکم کردن هرچه بیشتر در مرکزیت انحصاری قدرت استبدادی است؛ بنابراین مشکل هر دو جناح مشکل تعداد حضور یا عدم حضور مردم در حوزه‌های رأی‌گیری نیست؛ مشکل دغدغه خاطر هر دو جناح کیفیت مبارزه برای تصرف هرچه بیشتر کرسی‌های مجلس است.

هدف اصلی احمدی‌نژاد و جناح طرفدار او اول تسخیر سنگر ریاست جمهوری برای بار دوم بود که این سنگر را با موافقت و کمک جناح خامنه‌ای به قیمت قبول هرچه رسوائی و ننگ تصرف کردند؛ هدف بعدی

احمدی‌نژاد و جناح او در گام بعدی تصرف سنگر دوم یا نهاد مجلس شورای اسلامی است که نهادی از سه نهاد قانونی حاکم بر کشور است؛ در تصرف این سنگر طرف اصلی احمدی‌نژاد و جناح او مردم و حضور یا غیاب آنها نیست؛ زیرا حضور مردم را تا حد مقدور به کمک پولهای بادآورده و بی‌حساب و کتاب نفت و گاز می‌خرد و با اعمال تقلب علنی و مخفی کسری خود را با پُر کردن صندوقهای رأی جبران میکند؛ طرف اصلی احمدی‌نژاد و جناح او خامنه‌ای و شبکه‌های مرتبط با بیت رهبری است؛ زیرا احمدی‌نژاد که سناریوی اصلی او با خیزش غیرمنتظره میلیون‌ها رأی‌دهنده در اعتراض به تقلب‌های رسوای انتخابات سال ۱۳۸۸ مخدوش شده بود خیال میکند که با تصرف سنگر دوم یا قوه مقننه راه او برای تصرف سنکر سوم یعنی قوه قضائیه هموار شده و زمینه راندن خامنه‌ای به بیرون از مرکزیت قدرت متلاشی شده ولایت آسان‌تر و مساعدتر میشود. در نقطه‌ی پایانی این جدال و ارضای اشتهای سیری ناپذیر قدرت در این دانشجوی سابق و فرماندار و استاندار و فرمانده سپاهی و بسیجی و وابسته به مکتب سلفی و حجتیه مصباح یزدی و شهردار اسبق تهران بود احمدی‌نژاد را در صورت پیروزی بر حریف به سوی تقلید از سرهنگ چاوز رئیس‌جمهور قدرت‌طلب و چپ‌نمای ونزوئلا و اورتگاه چریک سابق و رئیس‌جمهور کنونی نیکاراگوا و کاسترو دیکتاتور از کارافتاده و انقلابی سابق کوبا سوق خواهد داد؛ که در شرایط کنونی ورشکستگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بن‌بست‌های هر روز تنگتر در سیاست خارجی و تحریم‌های هر روز شدیدتر مالی و اقتصادی و سیاسی جز استقرار یک نظام شبه فاشیستی نظامی راه حل دیگری برای او به چشم نمی‌خورد که در آن حال حرف آخر را سرداران تشنه قدرت و پول می‌زنند نه احمدی‌نژاد که سودای پیشوائی و جنون قدرت انحصاری در سر دارد زیرا که او نه سردوشی بر شانه‌ها دارد که سردارم و نه عمامه بر سر که ولی فقیه هستم و نه کراوات بر گردن و یقه که متمدن و به اصطلاح مدرن و متجددم؛ این سرنوشت انسان‌هایی است که به خاطر جهل و نادانی از یک سو و به علت راه همواری که مزدوران و آتش‌بیاران جان برکف بانیان اولیه ولایت دینی در اختیار دارند از سوی دیگر پای خود را بیش از حد ارزشی که دارند در بساط قدرت دراز می‌کنند؛ در گسترده نگاه از این زاویه؛ افرادی نظیر رفسنجانی و خامنه‌ای و نظایر آنها نیز از دایره این سرنوشت محتوم بیرون نخواهند بود.

اما برای خامنه‌ای و جناح او که ناتوانی در اعمال قدرت خود را در مقابله با احمدی‌نژاد و جناح او پس از آغاز سرکشی او ثابت کرده بود؛ حتی با احراز اکثریت در مجلس هم آینده‌ای وجود ندارد. این

آینده در گذشته سی و سه ساله عمر ولایت مطلقه ملاحا به پایان رسیده بود؛ زیرا در صدها سال تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران به قول ابومسکویه رازی دین همیشه شالوده و بنیان و شاه یا حاکم همیشه پاسدار و نگهبان دین بوده است. به این ترتیب پیوند دین و دولت در ایران پیوندی به درازای تاریخ قبل از حمله اعراب به ایران دارد. و در واقع پیوند دین و دولت در عمل پیوند علما و مراجع دینی با شاه و حکومت است. از این جهت است که آنها صف خود را شریک دولت و طلبکار از دولت می‌دانسته‌اند. اما بخشی از این مراجع و در مراتب بالای مرجعیت دینی در ایران و در عراق یعنی نجف و کربلا و سامره نظیر آخوند خراسانی و مازندرانی و خلیلی و میرزای نائینی و بهبهانی و مدرس و طباطبائی و وعاظ سرشناسی نظیر سید جمال‌الدین اصفهانی و ملک‌المتکلمین و غیره به حمایت از مشروطه و مخالفت با استبداد شاه و درباریان و پشتیبانی از پیشگامان تجددطلب مشروطه برخاستند؛ بیرون راندن آنها از میدان سیاست و دخالت در امور اجتماعی و مخالفت خمینی به علت فاصله‌گیری مغرورانه شاه از صف ملاحا در رابطه با تظاهرات توخالی و مبتذل تجدد نمائی و غفلت از مراعات وظایفی که در حیطه پیوند تاریخی دین و دولت به شاه و دولت مربوط می‌شد و سرکوب تظاهرات طلاب دینی در قم، همراه با کشتار و زندان و شکنجه زمینه طرح عقده‌های سرکوفته حوزه‌های دینی به اضافه مخالفت جناح ملیون مذهبی به دست خود شاه بر علیه استبداد او هموار شد و این راه با انقلاب ۱۳۵۷ به وصول طلب تاریخی دین از دولت و ترکیب استبداد سیاسی و استبداد دینی در قالب ولایت مطلقه یا پادشاهی صنف مذهبی منتهی شد و این اختلاط مشئون به مردم ایران با گذار از یکی از دردناک‌ترین دوره‌های تاریخ پُر رنج و اسارت خود تحمیل شد؛ خیزش انقلابی مردم ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ را میتوان نقطه آغاز پایان پیوند چندین صد ساله دین و دولت و همبستگی مردم ایران برای استقرار حقوق و ارزش‌های مشترک یعنی حقوق معوق مانده صدساله ما در قانون اساسی مشروطیت تلقی کرد.

پیامد تحریم های اقتصادی: خیزش یا جنگ؟

گفتگوی فرزانه سید سعیدی



با کنت تیمرمن و مهرداد درویش پور

بنا بر آنچه در گفتگوی اخیر با کنت تیمرمن، مدیر ارشد امور بین‌المللی سازمان سیا، اتفاق افتاد، می‌توان گفت که تحریم‌های اقتصادی علیه ایران، به‌ویژه در زمینه انرژی، به‌طور فزاینده‌ای به یک چالش جدی برای اقتصاد ایران تبدیل شده است. این تحریم‌ها، که عمدتاً توسط آمریکا و متحدان آن اعمال می‌شود، به‌طور قابل توجهی توانایی ایران در تأمین نیازهای اساسی خود را کاهش داده است. در ادامه خواهیم دید که این تحریم‌ها چه تأثیراتی بر اقتصاد ایران خواهد داشت و آیا می‌تواند منجر به یک جنگ شود.

پیش از این امریکا نام بانک مرکزی ایران را به لیست نهادهای پولشویی افزوده بود و جمهوری اسلامی با انتشار بیانیه ای به این مساله واکنش نشان داده و آنرا رد کرده بود اما باید در نظر داشت که حتی اگر بانک مرکزی به وظایف خود به درستی عمل کند، موسسات قرض الحسنه و برخی موسسات پولی و مالی کشور تحت نظر این بانک فعالیت نمی کنند و امکان چرخش پول کثیف، پول سیاه و پول خاکستری در کشور وجود دارد. از طرف دیگر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با قدرت اقتصادی چشمگیری دارد به راحتی پول کثیف، سیاه و خاکستری را به گردش در می آورد و سودهای کلانی حاصل خود می کند. در اینجا این سوال بوجود می آید که اعمال تحریم های جدید علیه ایران به مردم این کشور بیشتر صدمه خواهد زد و یا اینکه رژیم جمهوری اسلامی را به زانو در خواهد آورد؟



کنت تیمرمن کارشناس امور ایران در امریکا می گوید: این اولین باری است که یک تحریم جدی علیه ایران انجام شده و یکی از مشخصات آن حمایت اروپا از این تحریم هاست. اما جالب اینجاست که رژیم جمهوری اسلامی بدون توجه به این تحریم ها به غنی سازی اورانیوم ادامه می دهد.

تیمرمن تنها راه جلوگیری از جنگ را حمایت از جنبش آزادی خواهی مردم ایران می داند و می افزاید: باید به مردم ایران کمک کنند تا

از دست رژیم راحت شوند و هر نوع کمکی به مردم و جنبش آزادی خواهی بشود و این تنها راه جلوگیری از جنگ است.

او معتقد است که تحریم ها روی دولت ایران تاثیر می گذارد و فشار به بانک مرکزی فروش نفت را غیر ممکن می کند.

وی تصریح می کند: پیامی که به مردم ایران می دهیم این است که هدف از تحریم، تحت فشار دادن دولت جمهوری اسلامی است.

این کارشناس خاطر نشان می کند: تمام تحریم های گذشته تاثیری روی دولت جمهوری اسلامی نگذاشته و باید فشار بیشتری روی رژیم وارد می شد.

وی در پاسخ به این سوال که با وجود این چرا دولت جمهوری اسلامی بدون توجه به تحریم ها به کار خود ادامه می دهد می گوید: این سوال خوبی است که باید از جمهوری اسلامی پرسید.

تیمرمن دلیل تحریم بانک مرکزی را این می داند که درآمد بالفعل نفتی کشور ایران از این راه کم شود تا فشاری بر رژیم باشد .

وی در ادامه اظهار می دارد: ارزیابی این است که تحریم بانک مرکزی تا ۳۰ درصد درآمد دولت ایران را کم خواهد کرد و این اثر زیاد خواهد داشت.

وی در ادامه این سوال را مطرح می کند که ارزیابی مردم چگونه خواهد بود که نتوانند یارانه ها را در اختیارشان بگذارند. مردم دولت را زیر سوال بکشند که بانی این خرابی اقتصاد چیست.

این کارشناس آمریکایی در پاسخ به این سوال که تحریم هایی که علیه عراق صورت گرفت عده ای را که در راس امور بودند بیشتر تقویت کرده و مردم را بیشتر دچار مشکل کرد، می گوید: نظام با نظام فرق دارد. تحریم های عراق از طریق سازمان ملل کنترل می شد که یک عده افراد فاسد را در مقام های مسوول این قضیه قرار داده بود. در مورد ایران، آمریکا و اروپا مستقیم این تحریم ها را انجام می دهند و آنرا کنترل می کنند.

با این وجود تیمرمن قبول دارد که سپاه پاسدارن اسلامی سازمان فاسدی است، او می گوید: سپاه بطور حتم سعی می کند که تحریم ها را دور بزند اما موفقیت آن کم خواهد بود زیرا پول نفت در دستان این سازمان کم است.

وی در پاسخ به این سوال که سپاه درآمدهای دیگری از طریق فعالیتهای اقتصادی و حتی قاچاق دارد، می گوید: هدف تحریم ها این نیست که سپاه را تعطیل کند، هدف این نیست که اقتصاد ایران تعطیل شود، بلکه این تحریم ها قادر خواهد بود درآمدهای نفتی را کم کند و مردم را به این وادار کند که سوالهای جدی در مقابل رژیم کنند.

در اینجا این سوال بوجود می آید که آیا لزوماً اعمال تحریم ها واکنش جدی مردم در برابر رژیم را در بر خواهد داشت و آنها را به شورش علیه رژیم وادار خواهد کرد؟ مهرداد درویش پور جامعه شناس، فعال سیاسی و استاد دانشگاه جامعه شناسی سوئد با تشریح اظهارات تیمرمن به این پرسش ما پاسخ می گوید.



درویش پور می گوید: تیمرمن از چهره های شاخص جریان نئوکانها است و این جریان همانی است که رویای جنگ و تجزیه ایران و به نابودی کشاندن کشور را در سر می پروراند.

وی خاطر نشان می شود: نئوکانها (محافظه کاران نو) نقش کلیدی در جنگ عراق و افغانستان داشتند و اگر جمهوری خواهان به قدرت برسند موقعیتشان در امریکا تقویت می شود و خطر جنگ به مراتب بالاتر می آید.

این استاد دانشگاه می گوید: تیمرمن پیش از این هم برای گسترش تحریم ها و گزینه نظامی پیش رو قرار دادن، ایالات امریکا را تشویق می کرد. در نظریه تیمرمن و نئوکانها تحریم اقتصادی آلترناتیوی برای جنگ یا راه جلوگیری از جنگ نیست بلکه گام نخست در ایجاد زمینه مساعد برای جنگ است.

وی ادامه می دهد: جان کلام نئوکانها این است که ایران به خودی خود مستقل از اینکه چه حکومتی سر کار باشد کشوری است بزرگ و منبع تهدید برای حیات اسرائیل و مصالح آمریکا به شمار می آید. بنابراین این کابوسی که از نظر نئوکانها ممکن است اتفاق بیافتد اتمی شدن ایران است. یعنی یک کشور بزرگ با دستیابی به نیروی اتمی تهدیدی جدی برای مصالح آمریکا و اسرائیل خواهد بود. از اینرو در نظریه نئوکانها دو استراتژی متفاوت یعنی جلوگیری از اتمی شدن ایران و تلاش برای کوچک کردن این کشور از طریق تجزیه آن به چشم می خورد.

وی توضیح می دهد: نئوکانها برای جلوگیری از اتمی شدن تحریم های

گسترده را مناسب ترین راه می دانند. این تحریم از نظر نئوکاها یا مردم را به شورش علیه حکومت وا می دارد و یا در صورت عقب نشینی نکردن ایران، مشروعیت برای حمله نظامی فراهم می شود. چون آن موقع گفته می شود از همه روش ها استفاده شده ولی جمهوری اسلامی عقب ننشسته است پس جز جنگ راهی در کار نیست. درست همان روشی که در عراق به کار گرفته شد. من با اعمال فشار علیه جمهوری اسلامی و تحریم های هوشمند علیه سپاه و مراجع قدرت موافقم اما با تحریم های اقتصادی گسترده که دود آن به چشم مردم برود موافق نیستم. تجربه عراق هم به روشنی نشان داد این مردم هستند که از پا در می آیند و نه ضرورتاً سران قدرت که مردم را به خدمت می گیرند.

این استاد دانشگاه در ادامه تصریح می کند: علاوه بر آن این تحریم ها ضرورتاً مردم را به شورش علیه حکومت وا نمی دارد بلکه می تواند آنها را پشت سر حکومت بسیج کند و نفرت از غرب و آمریکا را افزایش دهد. تاکید من بر این است که تحریم های اقتصادی گسترده برخلاف آن تبلیغاتی که می شود راه حل اجتناب از جنگ نیست بلکه چنانچه تجربه عراق نشان داد آخرین پله قبل از جنگ است. بنابر این نئوکاها فکر می کنند از تحریم ها در هر صورت سود می برند چه از طریق کشیده شدن مردم به شورش و سقوط حکومت و چه عقب نشینی نکردن جمهوری اسلامی و ناکامی تحریم ها زمره جنگ را برای متوقف کردن فعالیت های هسته ای در بر خواهد داشت. این را تاکید کنم که نئوکاها فقط با جمهوری اسلامی مشکل ندارند و اصولاً با ایران بزرگ مشکل دارند از این رو یکی از استراتژی های دیگری که در پیش رو دارند تقویت نیروهای گریز از مرکز و تجزیه ایران به قصد کوچکتر کردن آن است.

درویش پور در ادامه تاکید می کند: من با هر دوی این استراتژی ها یعنی تجزیه ایران و حمله نظامی به کشور مخالفم. از اینرو هر سیاستی که زمینه ساز این دو گام باشد را محکوم می کنم از همین رو با سیاست های تحریم های گسترده هم مخالفم نه فقط به خاطر اینکه دود آن به چشم مردم می رود بلکه زمینه سازی برای حمله به ایران است.

وی در پاسخ به این سوال که تحریم ها چه تاثیری بر سپاه پاسداران جمهوری اسلامی دارد، می گوید: این تحریم ها در محدود کردن ثروت و قدرت سران قدرت و سپاه موثر است اما تاکید من این است که این تحریم ها بیشتر دودش به چشم مردم می رود. این کارشناس در عین حال معتقد است که جمهوری اسلامی برای پیدا کردن بازارهای سیاه و فروش ارزان نفت به کشورهای خریدار دیگر امکانات گسترده ای دارد.

وی در خصوص این اعتقاد که تحریم ها ممکن است مردم را به شورش علیه حکومت وادارد، می گوید: ما سالهاست که با این ایده که هر چه بدتر بهتر است وداع کرده ایم. یعنی هر چه وضع مردم بدتر شود شرایط شورش بهتر می شود. این برداشت افراطی است. دمکراسی فرایند استیصال نیست. شورش مردم مستاصل، گرسنه و عاصی ضرورتا به دمکراسی منجر نمی شود بنا بر این نه فقط ما با این نظر که با بدتر کردن شرایط مردم زمینه شورششان را فراهم کنیم مخالفیم بلکه فکر می کنیم تجربه جنبش سبز در سال ۸۸ نشان داد مردم قدرتمند از توان بیشتری برای نمایش مسالمت آمیز خواسته های خودشان برخوردارند. وانگهی همانطور که گفتم این خطر وجود دارد که تحت تاثیر تبلیغات حکومت، مردم ایران کشورهای غربی و آمریکا را عامل اصلی خرابی ها قلمداد کنند و نوعی همسویی بین مردم و حکومت در رویارویی با تحریم ها ایجاد شود.

این استاد جامعه شناسی در پیش بینی شرایط آتی ایران می گوید: اگر جمهوری اسلامی عقب نشینی نکند با سه سناریوی مطلوب مردم، مطلوب حکومت و مطلوب نئوکانه های آمریکا و اسرائیل روبرو هستیم.

وی در تشریح این وضعیت توضیح می دهد: از نظر حکومت تشدید سرکوب داخلی، تثبیت موقعیت خود و بی توجهی به فشارهای بین المللی به قصد اتمی کردن ایران راه حل مطلوب است و بیشتر در این راستا گام بر می دارد. از نظر امریکا و اسرائیل و متحدان غربی عقب نشینی جمهوری اسلامی و تمکین کردن به خواست متوقف شدن غنی سازی اورانیوم و تن دادن به خواست های غرب راه حل مطلوب است و اگر با تحریم اقتصادی هم به دست نیاید ناگزیر با گزینه نظامی تامین می شود. از نظر مردم اما پایان بخشیدن به تحریم ها، پرهیز از راه حل جنگ و به عقب راندن جمهوری اسلامی و تحمیل یک انتخابات آزاد و تغییر شرایط سیاسی ایران از طریق مسالمت آمیز مطلوب ترین راه حل برای جامعه است. این امر بدون یک خیزش مردم محال است که به دست بیاید.

وی در ادامه خاطر نشان می کند: بنا بر این سه راه حل وجود دارد. فعلا بین راه حل جمهوری اسلامی و آمریکا یک رقابت سر سخت وجود دارد و من شانس اینکه راه حل جمهوری اسلامی مبنی به عقب راندن غرب و تثبیت موقعیت خود تمکین شود را محال می دانم. راه حل دوم یعنی خطر جنگ در صورت عدم عقب نشینی جمهوری اسلامی بسیار محتمل اما نامطلوب است. از نظر من راه حل سوم یعنی خیزش مردم برای تغییر شرایط سیاسی حاضر، به عقب راندن حکومت و دور کردن خطر جنگ مطلوبترین راه است و ما برای این راه حل سوم مبارزه می کنیم.

وی تاکید می کند: تحریم ها هم می تواند مردم را به خیزش وادارد و هم می تواند مانعی بر سر راهشان باشد. باید منتظر بود و دید واکنش ها چیست. گرچه من بدون آنکه امکان خیزش مردم را بر اثر تحریم ها غیرممکن بدانم بیشتر بر این باورم که این تحریم ها می تواند زمینه همسویی بین مردم و حکومت علیه غرب را ایجاد کند. این اعمال فشارها و خطر حمله نظامی می تواند احساسات ناسیونالیستی را تحریک کرده و مردم را بر علیه متجاوز گر انگیزد.

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

سه شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۹۰ - ۱۴ فوریه ۲۰۱۲

جنگ و تحریم گسترده به مثابه دو استراتژی متفاوت یا دو وجه یک استراتژی؟



تقی روزبه

بخش اول

دراستراتژی جدید دفاعی دولت آمریکا که به تازگی اعلام شده است چین و اقیانوس آرام و ایران (و خاورمیانه) مهمترین اهداف استراتژیکی آمریکا برای دهه آینده قلمداد شده اند. رشد چین به مثابه ابرقدرتی که موقعیت برتر ولی شکننده آمریکا را تهدید می کند و ضرورت مهار آن بویژه در عرصه های نظامی و تأمین برتری نظامی بر آن، و نیز کنترل موقعیت ممتاز خاورمیانه و در این میان بویژه ایران و اسرائیل، این منطقه را رسماً به اولویت نخست استراتژی آمریکا تبدیل کرده است

در قیاس با زمان حمله به عراق و افغانستان، کسانی که از آن دفاع می کردند و "دموکراسی" را هم چون کالای وارداتی درکوله پشتی سربازان جستجوی کردند و محصول زایمان دردناک جنگ می پنداشتند، امروزه

بجای دفاع مستقیم به دفاع غیرمستقیم و شرمگینانه از آن پرداخته اند. آنها در دفاع از تحریم های گسترده و فراگیر (که تر و خشک را با هم می سوزاند و رژیم و مردم را یکجا هدف می گیرد)، تقلیل علت جنگ صرفا سیاست ها و مواضع یک طرف منازعه، و بالأخره نادیده گرفتن پیوند های آشکار تحریم با جنگ و نقش بستر ساز آن سنگر گرفته اند. آنها در ظاهر و بر حسب تعارف می گویند جنگ گزینه خوبی نیست، اما گویا سیاست گرسنگی دادن مردم ایران (با چه هدفی؟) گزینه ای قابل دفاع است. و حال آنکه همه میدانند که بین مردم ایران و آمریکا و یا اروپا جنگی وجود ندارد و حکومت اسلامی مردم ایران را نمایندگی نمی کند و چه بسا آنها را گروگان گرفته است. همانطور که یکی از فعالین تظاهرات ضد جنگ اخیرا بیان داشته است مردم ایران بین دوشرگرفتار شده اند.

جنگ دارای دوطرف برای تأمین سلطه و منافع و با اهداف ویژه خود است، با توسل به بالاترین سطح خشونت و وحشی گری. و برای مقابله با آن باید هر دوسوی آن افشاء و محکوم شود. یکی از دلایل رایج وادادگان به نغمه های شوم جنگی توسط کسانی که به قدرتهای بزرگ برای خروج از بحران کنونی و احیانا عروج دارودسته خود به سپهر قدرت دخیل بسته اند، این است که در مقام سخن می گویند، بله! جنگ بد است و بدترین راه حل، اما فقط به محکوم کردن یک طرف دعوا بسنده می کنند که چیزی جز پس زدن با دست و کشیدن با پا نیست. در حالی که اگر کسی ریگی به کفشش نباشد و برآستی خواهان عدم وقوع جنگ به عنوان اوج فاجعه و خشونت باشد، باید هر سویه ای را که هیزم بیار آن است (و بخود آرایش جنگی می دهد) و یا دستاویزها و زمینه های لازم برای آن را فراهم می کند محکوم نماید. محکوم کردن جنگ قبل از هر چیز نیازمند محکوم کردن آن نوع سیاست های توسعه طلبانه ای است عناصر جنگ را در بطن خویش می پروراند. بیانیه ۱۸۵ نفری در مورد جنگ، اکثر شرکت کنندگان در کنفرانس استکهلم بدعوت مؤسسه اولاف پالمه (نظیر شریعتمداری، سازگارا و فریدون احمدی و شهریار آهی و مهران براتی و امثالهم) که با هدف نا نوشته آلترناتیو سازی جمعشان کرده اند، اکثر مفسران بی بی سی و یا صدای آمریکا عمدتا در دفاع شرمگینانه از گزینه جنگ، جملگی از مدافعان این نوع یک جانبه گری در علت یا بی از عوامل جنگ هستند. آنها را با جنبش ضد جنگ و ضد استبدادی کاری نیست. چرا که تمامی ذهن و فکرشان متوجه قدرتهای بزرگ و اربابان جهان و جلب توجه آنها نسبت به خود و دارودسته خود است. برای آنها "ا بر قدرت افکار عمومی" و بسیج آن برای ممانعت از گزینه جنگ محلی از اعراب ندارد. بازی آنها علیرغم برخی وراجی های لفظی اشان، صرفا در بساط قدرتهای بزرگ صورت می گیرد.

ظاهرا اکنون دیگر کوبیدن برطبل جنگ توسط مقامات قدرتهای بزرگ غربی و دلدادگان آنها به امری عادی و روزمره تبدیل شده است و دیگر تمرکز غیرعادی و پرسی زنی ناوگانهای جنگی آمریکا در اطراف آبهای منطقه جنگی توجهی برنمی انگیزد. روزی نیست که در رسانه های جهانی متعلق به این قدرتها اعم از مامداران سیاسی و فرماندهان نظامی و یا به نقل از مقامات اسرائیلی و یا از کانال رقابت و سبقت گیری کاندیداهای انتخاباتی آمریکا پیرامون تهدیدات نظامی و تشدید ابعاد تحریم و در این سوازسوی مقامات سیاسی و فرماندهان سپاهی سخنی گفته نشود. گوئی که تهدیدات نظامی و خط و نشان کشیدن به بخشی از روندها و سازوکارهای کنونی جهان تبدیل شده است.

وجه جهانی بحران ایران

بحرانی که اکنون حول جمهوری اسلامی (وکشور ایران) توسط بلوک دولتهای سرمایه داری غرب بیش از پیش کانونی می شود، دارای وجه جهانی و پیآمدهای منطقه ای و بین المللی مهمی است که بدون در نظر گرفتن آن نمی توان ارزیابی درستی از پیآمدهای آن و اهمیت مبارزات ضد جنگ داشت. در این جا نگاهی داریم به مهمترین رئوس آن :

الف- در استراتژی جدید دفاعی دولت آمریکا که به تازگی اعلام شده است چین و اقیانوس آرام و ایران (و خاورمیانه) مهمترین اهداف استراتژیکی آمریکا برای دهه آینده قلمداد شده اند. رشد چین به مثابه ابر قدرتی که موقعیت برتر ولی شکننده آمریکا را تهدید می کند و ضرورت مهار آن بویژه در عرصه های نظامی و تأمین برتری نظامی بر آن و نیز کنترل موقعیت ممتاز خاورمیانه و در این میان بویژه ایران و اسرائیل، این منطقه را رسماً به اولویت نخست استراتژی آمریکا تبدیل کرده است. او با ما در سخنانی امنیتی اسرائیل را مهمترین اولویت پس از امنیت آمریکا عنوان کرده است. بر اساس همین سند دفاعی، منطقه فوق از شمول کاهش صدها میلیارد دلاری بودجه دفاعی آمریکا در طی یک دهه استثناء شده و اروپا دیگر هم چون دوره جنگ سرد اولویت نخست دولت آمریکا را تشکیل نمی دهد. ارسال ناوگانهای جنگی آمریکا به این منطقه و بویژه به دریای عمان و خلیج فارس انعکاسی از همین اولویت استراتژیک است. استفاده مجدد از حق وتو توسط روسیه و چین در مورد سوریه نیز، حاکی از اهمیت این منطقه برای بلوک شرقی جهان سرمایه داری و رقابت بین این دو بلوک در آن را به نمایش می گذارد. هم چنانکه اخطار روسیه مبنی بر اینکه حمله به ایران به منزله تهدید امنیت روسیه محسوب می شود بیان دیگری از آن است. وقتی که آمریکا اعلام می کند تأمین امنیت تنگه هرمز و باز بودن آن خط

قرمز آمریکا است و برای نشان دادن عزم خویش این تهدیدات زبانی را با آرایش جنگی خود و متحدینش همراه می کند، جملگی بیانگر درهم تنیدگی سیاست تحریم و جنگ هستند. در اینجا بحث مجرد در بیان رابطه تحریم و جنگ بطور کلی نیست، بلکه سخن از آن چنان تحریمی است که هدفش درهم شکستن توان اقتصادی حریف خود است (که در ماهیت خود یک هدف جنگی است) و بدون همراهی ناوگان جنگی قابل تحقق نیست. نباید فراموش کرد که بیان این گونه خط و نشان های مقامات جنگی در زمانی صورت می گیرد که قدرتهای بزرگ غربی در حال تدارک یک نقشه کامل تحریم گسترده و از جمله محاصره دریائی و کنترل رفت و آمدهای دریائی برای اجرای مطمئن تحریم ها یعنی جلوگیری از صدور نفت ایران و کنترل ورود کالاها به آن است. معنای عملی و رَدکده شده این سیاست آن است که تنگه هرمز باید برای حمل نفت و کالا به سوی جهان و کشورهای منطقه باز باشد، اما در همان حال برای رقیب وی بسته و تحت کنترل باشد. تهدید متقابل جمهوری اسلامی - صرف نظر از اینکه تا چه حد قادر به انجام آن است یا نه - مبنی بر اینکه تنگه هرمز باید به روی همه طرف ها باز باشد و یا آنکه اگر نفت ما صادر نشود برای همه طرف ها بسته خواهد شد روی دیگر سکه بحران است. آیا اپوزیسیون رادیکال و مستقل که خود در تلاش سرنگونی رژیم است، از درهم شکستن حریف قلدر خود بدست حریف قلدر دیگر نگران است، یا آنکه آنکه باید از آن به عنوان فرصتی برای پیشروی خود سودجوید؟ بدیهی است که هر جریان و جنبشی در هر وضعیتی که قرار گیرد (که به انتخاب او نیست) از هر فرصتی که در راستا و خدمت اهداف رهائی بخشش باشد بطور طبیعی سودمی جوید. اما در مقام انتخاب گزینه ها، هر نیروئی باید روشن کند که اولاً وضعیت جنگی و سرشار از خشونت برآمده از جدال دنیروی ارتجاعی با هدف ها و شیوه های ارتجاعی، سیاست تحریم و گرسنگی دادن به مردم و کودکان و کارگران و زحمتکشان در راستای اهداف رهائی اوست یا نه؟ (پاسخ این سؤال برای مدعیان آزادی و رهائی روشن است) و ثانیاً در برابر ممانعت از آن چه می کند؟ آیا با بازی در زمین دو قطب ارتجاعی آب به آسیاب جنگ و تحریم می ریزد یا آنکه با تمامی توان به تلیغ و ترویج و سازمان یابی علیه آن در مقیاس کشوری و جهانی مبادرت می ورزد؟

ب- یک جانبه گرائی و بحران ایران

دولت آمریکا برای اعمال فشار بیشتر به دولت ایران (و البته همزمان به مردم ایران) و ضمانت اجرای آنها ، تداوم رابطه اقتصادی دوجانبه و گسترده خود با شرکت ها و نیز سایر دولت ها را مشروط به اجرای تصمیمات و خط قرمزهای این کشور در مورد ایران کرده است (نباید

فراموش کنیم که مبادلات چین و آمریکا و آمریکا و اروپا هرکدام با اندکی تفاوت کمابیش نزدیک نیم تریلیون دلار است). این تصمیم که خارج از چهارچوب سازمان ملل هم تصویب شده است چیزی جز اعمال سیاست یک جانبه گرائی-سیاست یا با ایران یا با ما- در فرم جدید نیست (که البته با ادعای بازار آزاد لیبرالها نیز مغایرت دارد). گوئی میراث نئوکانها باردیگر جان گرفته و به شیوه ای دیگر و در شرایط نوینی بکار گرفته می شود. گویانکه فشار لبه تیز آن بیشتر بر بخش اردوی شرق سرمایه داری و رقبای تازه نفس است تا بر بخش غربی آن.

ج- هدف بوش پس از فروپاشی بلوک شرق برقراری نظم نوینی در جهان و بویژه در منطقه خاومیان بر اساس محوریت تک ابرقدرتی ویکه تازی منافع امپراطوری آمریکا نباشد بوده که در باتلاق مخالفت های جهانی و از جمله اروپائیان و نیز مقاومت های پرهزینه و رسواکننده در مناطق جنگی از نفس افتاد بدون آنکه بطور کامل از دستور کار خارج شود. البته این دستورالعمل سرمایه و منافع سرمایه داری آمریکا بود که دیروز به بوش دیکته می شد و اکنون به شکلی دیگر بر او با ما. بنا بر این سیاستی فراتر از این یا آن رئیس جمهور و این یا آن حزب است. آنچه که در گذشته مناقشه برانگیز شد، از جمله نحوه پیشبرد این دستور کار و بویژه بی توجهی به جلب مشارکت و رضایت دول اروپائی و دور زدن آشکار و ذمخت نهادهای قانونی و فراملی سرمایه جهانی (مثل سازمان ملل و...) بود. ولی هنراو با ما و حزب متبوعش آن بوده که توانسته است این پروژه را با مشارکت امپریالیسم پراشتها و تازه نفس اتحادیه اروپا، زدن مهر مشروعیت نهادهای فراملیتی هم چون سازمان ملل و آژانس هسته ای و... و صدور قطعنامه ها توسط به جریان بیانندارد. در نمونه اخیر قطعنامه اتحادیه عرب برای مداخله در سوریه و یا در مورد حمله به لیبی توسط سازمان ملل و کشورهای اتحادیه آفریقا شاهد بکارگیری همین تاکتیک بودیم. در مورد ایران هم تأکید اصلی او با ایجاد و حفظ باصطلاح اجماع جهانی علیه آن است. بی شک در پشت این نوع قطعنامه ها کشمکش وسیعی پیرامون منافع اخص این یا آن بلوک سرمایه داری و بطور مشخص تأمین برتری منافع سرمایه داری و سرکردگی آمریکا و بلوک غرب بر سایر بلوک ها، و در ورای آنها هدف کنترل یک جانبه منابع و ثروتها و استثمار مردم جهان نهفته است.

د- در کنار تعدیل رویکرد یک جانبه گرائی و البته نه کنار گذاشتن آن توسط او با ما یک تغییر مهم نیز در نحوه بکارگیری نیروی نظامی بوجود آمده است که می توان آن را الگوی جدیدی دانست که در مورد لیبی بکار گرفته شد. بر اساس این مدل علاوه بر زدن مهر مشروعیت سازمان ملل

از اعزام گسترده نیروی زمینی که موجب برانگیختن افکار عمومی و تلفات و هزینه های سنگین نظامی می شود، اجتناب کرده و بجای آن از اهرم های زیراستفاده فعال می شود: اهرم اقتصادی و سیاست تحریم، تلاش برای بهره برداری از نارضایتی عمومی از طریق رسانه های نیرومند و دارای بردوسیع، کوشش برای ایجاد شکاف در ارتش و نیروهای نظامی و ایجاد ترور و جنگ داخلی در مناطق مستعد، ایجاد مناطق آزاد و منطقه پرواز ممنوع و حمایت فعال هوایی و دریائی و لجستیکی از آن و نیز تسلیح مخالفین و آموزش شورشیان، تأمین پشتیبانی سیاسی جهانی بویژه توسط نهادهای جهانی تحت کنترل این قدرتها، و بالأخره تلاش برای شکل دادن به یک اپوزیسیون همسو و وابسته بخود در مناطق آزاد شده و یا در خارج کشور تحت عناوین پرزرق و برقی هم چون اتحاد برای دموکراسی و کنگره ملی وائتلاف و یا گفتمان ملی و نظایر آن ورله کردن سیاست های مورد نظر خود از زبان طوطیان دست پرورده. و البتہ به بازی گرفتن اسلام گرایان میانه رو (الگوی ترکیه و نمونه هائی چون مصر و تونس...) نیز بخشی از این آلترناتیوسازی را تشکیل می دهد که توسل به آن گشایش مهمی در آلترناتیوسازی در کشور های اسلامی بشمار می رود. باین ترتیب استفاده از عنصر خشونت و جنگ در مناطقی که برای فرافکندن دولتهای نامطلوب ضروری تشخیص داده شود حرف نهائی را می زند. ظاهراً دیگر تاریخ مصرف ادعاهائی چون انقلاب مخملی و عدم خشونت و آموزه های مربوط به نافرمانی غیر خشونت آمیز نیز سپری شده و بار دیگر معلومی می شود که سرمایه برای تأمین سیطره خود، اگر لازم باشد، از هیچ خشونت و کشتار و گرسنگی دادنی رویگردان نیست. فرقی هم نمی کند که سرمایه از چه نوعش باشد، از نوع شرقی و غربی و یا اسلامی و عرفی اش! برای آنها جنگ بخشی از سازوگارتأمین سلطه و فرار از بحران های کلافه کننده است.

ه- عناصر اصلی تغییرات در خاور میانه را حل منازعه و بحران فلسطین و اسرائیل در راستای تقویت و تثبیت موقعیت اسرائیل و در راستای اهداف آمریکا، تثبیت موقعیت شکننده دولتهای وابسته بخود از طریق ایجاد رفرم و تقویت نظامی آنها، حذف دولت های با اصطلاح یاغی و نامطمئن هم چون قذافی در لیبی و یا اسد در سوریه و حکومت اسلامی در ایران و انهدام یا تضعیف حزب اله و حماس، وائتلاف با نوعی اسلام گرائی همساز با خود تشکیل میدهد. گرچه تبلیغات رسمی می کوشد که اسرائیل را در تصمیم گیری ها مستقل از آمریکا نشان دهد ولی واقعیت آن است که اسرائیل چه به لحاظ توان انجام اقداماتی هم چون حمله به تأسیسات هسته ای و نظامی ایران و چه به لحاظ پی آمدهای گسترده و غیر قابل محاسبه اقدامی چون حمله به ایران و چه به لحاظ بسته بودن بند نافش به حمایت های هم جانبه اقتصادی و نظامی و تکنولوژیک آمریکا، بدون چراغ

سبز آمریکا قادر به انجام اقدامی چنین بزرگ و مخاطره آمیز و دارای عواقب فرامنطقه ای نیست. و فراتر از این، قرائن کنونی نشان میدهد که آمریکا بی میل نیست که در دیپلماسی و تهدیدات خود از کارت تهدیدات اسرائیل سود به جوید.

هم چنین لازم است در نظریه‌گیری که فشارهای یک جانبه گرائی فقط متوجه چین و روسیه نمی شود بلکه به موازات آن شاهد تحرکات دیپلماتیک مبنی بر اعمال فشار دولت آمریکا برای دیکته کردن سیاست‌هایش به ژاپن و کره جنوبی و هند و ترکیه و برزیل و... هستیم. رویکردی که نه فقط بیانگر تحمیل مواضع و منافع بخشی از سرمایه داری مسلط ولی روبا فول بلوک غرب با سرکردگی دولت آمریکا نسبت به بخش شرقی سرمایه جهانی است بلکه همزمان علیه سایر بلوک بندی‌های دیگر سرمایه داری نیز هست که مجموعاً موجب بروز مناقشاتی می شود که در بطن روند کنونی در حال تکوین است.

میزان شکنندگی: در شرایطی که شاهد تشدید رقابت بین بلوک‌های متفاوت سرمایه داری و تحمیل سیاست یک بلوک بر کل مناسبات جهانی هستیم، تبلیغات کرکننده ای توسط رسانه‌های بزرگ و دولتمردان اسرائیل و آمریکا و... با مبالغه و بزرگ نمائی در میزان تهدیدهایی که می تواند از جانب کشوری ضعیف و بقدر کافی بحران زده مثل ایران (دولت ایران) متوجه نظم و صلح جهانی باشد صورت می گیرد. مشابه این گونه تبلیغات را در مورد صدام حسین و تهدیداتی که از سوی وی متوجه صلح جهانی است نیز به یاد داریم که با ادعاها و اطلاعات دروغین برای فریب افکار عمومی همراه بود. بهمین دلیل سیاست قراردادن جهان و منطقه بر لبه پرتگاه جنگی و اعمال سیاست گرسنگی و ایجاد قحطی برای بزانو درآوردن حریف در نفس خود تنش‌زا بوده و اگر قرار بود در مقیاس دولتهای بزرگ بکار گرفته شود حاصلی جز جنگهای گسترده و جهانی نداشت. سیاستی که بکارگیری موفقیت آمیز آن را به عنوان شیوه ای مطلوب برای قدرتهای بزرگ در رابطه با قدرتهای ضعیف تر تبدیل می کند. شیوه ای که به خاطر ماهیت ضد انسانی و ابعاد کشتارش حقا باید جزو جنایات جنگی و از مصادیق مهم نقض دسته جمعی حقوق انسانی محسوب شود (در عراق زمان صدام صدها هزار کودک از این طریق محکوم به مرگ شدند). از همین رو، ارتکاب به چنین جنایاتی با مقاومت در حال گسترش افکار عمومی جهانیان و نیروهای مترقی و یا مدافع صلح جهانی همراه است. ضمن آن که بدلیل تضاد منافع با مقاومت بلوک شرق و یا سایر قطب‌های سرمایه و با شکاف درونی و مخالفت‌هایی در خود کشورهای بلوک مسلط مواجه است. حتی می توان گفت که اتحادیه کشورهای اروپا نیز بیش از همه تحت فشار دولت

آمریکا و سپس یک تازی دولتهای فرانسه و انگلیس و آلمان برسایردول آن است که برطبل جنگ و تحریم و سیاست گرسنگی دادن به مردم ایران صحنه می گذارند و این درحالی است که شماری از کشورهای اروپائی و از جمله یونان و اسپانیا و ایتالیا و... حتی بخشهایی درخود آلمان و... تمایلی به آن ندارند. دلیل آن نیز برکسی پوشیده نیست: بازارهای نفتی و غیرنفتی ایران می تواند به دست رقبای آنها بیفتد، گرانی سوخت بر جرم بحران بدهی آنها بیافزاید و کالاهای صادراتی آنها بازارهای مناسبی را از دست بدهد.

اگر این این شکنندگی را در کنار تجربه تلخ جنگ های عراق و افغانستان و یا حتی پاکستان و... و حساسیت افکار عمومی جهان و آمریکا نسبت به شروع جنگی تازه بگذاریم که آتش تهیه آن در کشاکش تحریم فراهم می شود (مثلا در آمریکا مطابق نظرسنجی تازه تنها ۱۷٪ موافق جنگ هستند) و نیز سابقه و تجربه جنبش های گسترده ضد جنگ بویژه در اروپا را در نظر بگیریم و اگر بحران فراگیر اقتصادی را که بویژه اتحادیه اروپا را دربر گرفته به آن اضافه کنیم، و بالأخره ظهور جنبش های تازه نفس ضد سرمایه داری نظیر میدان خورشید اسپانیا و یا جنبش اشغال وال استریت را در نظر بگیریم آنگاه روشن می شود که ما باز مینه های به مراتب نیرومندتری برای شکل گیری یک جنبش ضد جنگ مواجهیم. نباید نادیده گرفت که امروزه رابطه روشن تری بین جنگ و تشدید فلاکت و بیکاری و فقر در کشورهای متروپل در میان افکار عمومی برقرار شده است. بطور مشخص در فرانسه (مثلا اخراج کارگران کارخانه پژو بدلیل قطع همکاری اش با ایران) و آلمان و ایتالیا وجود رابطه مستقیم بین تشدید بیکاری و کسری بودجه و تحریم و جنگ طلبی امری نیست که از دید مردم این کشورها و برخی رسانه های آن پنهان باشد. درحالی که درخود آمریکا کمپانی های نفتی و کنسرن های نظامی بیشترین بهره را از قبل جنگ و تحریم و فضای جنگی می برند در واقع این اروپا است، آنهم در بدترین وضعیت بحرانی خود، که بیشترین زیان ها را متحمل می شود. گرچه این را هم نباید فراموش کرد که توسل به جنگ و زور مستقیم در مقاطع بحرانی و تحت شرایط معینی به عنوان محرکی برای خروج از بحران و تأمین برتری و سرکرگردگی بخشی از سرمایه بر بخش های دیگر و یافتن و تضمین بازارهای پرسود همواره بکار گرفته شده است که البته تنها با تقویت جنبش مقاومت و ضد جنگ قابل مهار و کنترل است. جنبشی که نمی تواند منتظر وقوع فاجعه بشود، گویا که وظیفه اش تازه شروع می شود. برعکس این جنبش تنها می تواند بر بستر نقد سیاست های کنونی که پرورنده جنگ از هر دو سو هم قدرتهای امپریالیستی و هم دولتهای مستبد است و باشعار نه جنگ و

نه دیکتاتوری به میدان بیاید.

۲۰-۱۱-۱۳۹۰ / ۲۰۱۲-۰۲-۰۹

[/http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com)